

پژوهش  
دانشجویی

# کنوانسیون چهارم ژنو و سرزمین‌های اشغالی فلسطین

نوشته: آردی آمسیز\*  
برگردان: ستار عزیزی\*\*

اشاره:  
آردی آمسیز با تدوین مقاله بسیار جامع و مفیدی در خصوص مقررات کنوانسیون چهارم ژنو و سرزمین اشغالی فلسطین که در شماره ۴۴ سال ۲۰۰۳ مجله حقوق بین الملل دانشگاه هاروارد منتشر شده است، به دقت تخلفات اسرائیل نسبت به این کنوانسیون را بر می‌شمارد و با استدلالات دقیق حقوقی، ادعای اسرائیل سرزمینهای اشغالی که از سوی دیوان بین المللی دادگستری در رای اخیر مشورتی دیوار حائل مورد استفاده قرار گرفته است را رد می‌کند. آمسیز از جمله کنوانسیون چهارم ژنو را در خواست رای مشورتی از اقدامات اجرایی بین المللی در جهت اجرای مقاد ۱۷۵ می‌داند. اقدامی که چند ماه بعد صورت گرفت و مجمع عمومی ملل متحد در خصوص مشروطیت ساخت دیوار حائل از دیوان درخواست رای مشورتی نمود و دیوان هم رای خود را صادر کرد. در این زمینه، گزارشی از رای مشورتی دیوان در شماره پیش آمده، در اینجا، برگдан محدوده‌ای اصلی مقاله فوق هم به صورت خلاصه شده تقدیم حوانندگان می‌گردد.

## مقدمه

تصویب نمایند که در جهت محو آثار پدیده جدید «جنگ تمام عیار» علیه جمیعت غیر نظامی و همچنین پرسنل نظامی به کار آید. نتیجه این گردهم آیی، تدوین کنوانسیونهای ژنو ۱۹۴۹ بود که یکی از این کنوانسیونها بر موضوع حمایت از غیر نظامیان در برابر آثار جنگ و مخاصمه مسلحانه متمرکز می‌باشد. کنوانسیون ژنو در خصوص حمایت از اشخاص غیر نظامی در زمان جنگ که عموماً از آن بعنوان کنوانسیون چهارم ژنو نام برده می‌شود از سوی بسیاری از نویسندهای تدوین حقوق بین الملل عرفی تلقی میگردد. لازم به ذکر است که کنوانسیون چهارم ژنو، کنوانسیون چهارم لاهه ۱۹۰۷ در خصوص قواعد و عرفهای جنگ زمینی (کنوانسیون ۱۹۰۷ لاهه) را تکمیل می‌نماید. و می‌توان گفت که تا اندازه زیادی، کنوانسیون چهارم ژنو و مقررات ۱۹۰۷ لاهه بر حقوق اشغال مسلحانه حاکم است. یعنی آن شاخه از حقوق بین الملل بشر دوستانه که مقررات مربوط به «اشغال سرزمین دشمن در زمان جنگ» و نیز «هنگامی که غیر نظامیان پس از آتش بس یا ترک مخاصمه و یا در فقدان حل و فصل نهایی سیاسی تحت حاکمیت نظامی اشغالگر قرار می‌گیرند» را تنظیم می‌کند. کنوانسیون چهارم ژنو حقوق و تعهدات دولت اشغالگر (یا اشغالگر مخصوص) را مقرر نموده و قواعد مربوط به چگونگی رفتار با مردم غیر نظامی را هنگامی که دولت اشغالگر کنترل مؤثر دارد را تعیین می‌نماید. هر چند کنوانسیون چهارم ژنو تلاش دارد تا توازنی میان حقوق اشغالگر و حقوق مردم تحت اشغال برقرار نماید «اما هدف بنیادین (کنوانسیون) آن است که ادعاهای مربوط به ضرورت نظامی به نقض حقوق بین‌الملل سیاسی و بشری غیرنظامیان تحت اشغال منجر نگردد». جهت تأمین این هدف، کنوانسیون نه تنها به بازگویی کامل قواعد ماهوی حقوق اشغال مسلحانه پرداخته است بلکه «مکانیسمهای شکلی داخلی چندی تهیه نموده است که برای تأمین اجرای مؤثر مقررات آن به

از زمان انعقاد صلح وستفالی در سال ۱۶۴۸، جامعه بین المللی شاهد رویداد مخاصمات مسلحانه بیشماری بوده است. و مجموع این مخاصمات اثرات ویرانگری بر جوامع مربوطه داشته‌اند. در اواني که سیستم دولت- ملت اروپایی در طول قرون هفدهم، هیجدهم و نوزدهم تکامل یافته، توسل به جنگ به صورتی گسترش دهنده بعنوان ابزار مشروع سیاست دولتی تلقی گردیده است. همانگونه که کارل ون کلاسویتس گفته است «جنگ صرفاً تداوم سیاست به ابزار دیگر بوده است». در نتیجه تعقیب چنین سیاستی، سرزمینهای متعددی تاراج گردیده و غنایم بسیاری به دست ارتشهای فاتح افتاده که با تهدید و ارعاب بر جمعیتهای غیر نظامی تحت کنترل خود حکومت می‌نمودند. مقاله اخیر عمدتاً به بررسی وضعیت جمعیتهای غیر نظامی که تحت حاکمیت اشغال نظامی خارجی قرار گرفته‌اند می‌پردازد.

جنایات ارتکابی علیه مردم سرزمینهای اشغالی در خلال جنگ جهانی دوم، ضرر و آسیب زیادی به غیر نظامیان در جنگ وارد نمود. در سرزمینهای اشغالی تحت تصرف آلمان نازی «میلیونها انسان از خانه‌های خود آواره شده و از خانواده‌های خود جدا شدند، و یا به اردوگاههای مرگ یا کار فرستاده شدند در حالی که اموال بی حفاظ آنها به غارت رفت و یا نابود گردید. دیگر نقضهای گسترش و مشابه حقوق بشر، هر چند در مقدار و ماهیت کمتر بودند - توسط نیروهای اشغالگر راپنی و روسی در دوران جنگ روی داد. در آستانه یکی از دورانهای وحشتناک در تاریخ بشری «تقریباً نمایندگان کلیه دول مستقل در ۱۹۴۹ در شهر ژنو گرد هم آمدند تا کنوانسیونی را

\*\* دانشجویی دکتری حقوق بین الملل دانشگاه تهران و مدرس دانشگاه بوعلي سینا همدان.

تفصیله

سرزمینهای اشغالی می‌پردازد و چشم انداز جدیدی نسبت به نقشی که این حقوق در روابط حاکم میان اسرائیل و میلیونها جمعیت تحت حکومت نظامی دارد را ائمه می‌نماید. خصوصاً مقاله ضرورت اعمال کنوانسیون چهارم ژنو و طرق متفاوتی که می‌توان از آنها برای حمایت از منافع طرفهای مربوطه استفاده نمود را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد. برای رسیدن به این هدف، کل مقاله به سه بخش تقسیم شده است: بخش اول که ملاحظه گردید به مقدمه اختصاص داشت و بخش دوم تاریخ منازعه اسرائیل - فلسطین را بررسی می‌کند تا خواندنده با زمینه و چهار پوپ موضع بیشتر آشنا شود. بخش سوم حقوق اشغال مسلحانه را در ارتباط با سرمینهای اشغالی بررسی می‌کند که در آن توجه ویژه ای به توسعه و ماهیت این مجموعه از حقوق، بحث تئوریک مربوط به قابلیت اعمال کنوانسیون چهارم ژنو در سرمینهای اشغالی و میزان پایندی اسرائیل به کنوانسیون چهارم ژنو مبدول شده است. در نهایت بخش چهارم مساله اجرای کنوانسیون چهارم ژنو در سرمینهای اشغالی را مدنظر قرار می‌دهد که در این رابطه طیف وسیعی از ابزارهای در دسترس داخلی و بین المللی از جمله بررسی مختصر نقش صلح اسرائیل - ساف مورد مطالعه قرار خواهد گرفت.

### الف- توسعه و ماهیت حقوق مخاصمات مسلحانه

**از سال ۱۹۶۷، اسرائیل به صورت مداومی تقریباً کلیه مقررات کنوانسیون چهارم ژنو را نقض کرده است.**  
**سازمانهای جهانی حقوق بشر از عفو بین الملل گرفته تا سازمان «بت سلیم» (Botselem) اسرائیل و دولت ایالات متحده آمریکا، صدها بیانیه و گزارش منتشر نموده اند که تخلفات اسرائیل را مورد انتقاد قرار می‌دهد**

کار می‌رود.» مورد اخیر از تعهد مندرج در ماده ۱ کنوانسیون استنبات می‌شود که بر اساس آن دول معظم معاهده نه تنها متعهد به رعایت مقررات آن در «کلیه شرایط» هستند بلکه رعایت مفاد آنرا نیز متعهد می‌گردد.

«فرض مهم اما ضمنی حقوق اشغال آن است که اشغال نظامی وضعیتی وقت می‌باشد.» به عبارت دیگر می‌توان گفت که وضعیتی اشغال در ماهیت خود، وقت تلقی می‌شوند. با این وجود پس از جنگ جهانی دوم ما شاهد برخی اشغالهای تداوم یافته نظامی از جمله اشغال آلمان و راپن توسط متفقین، اشغال نامیبا از سوی آفریقای جنوبی و اشغال تیمور شرقی توسط اندونزی بوده ایم. با این وجود تداوم هیچ کدام از اشغالگریهای گفته شده همانند اشغال نظامی کرانه باختیری از جمله قدس شرقی و نوار غره نمی‌باشد که در مجموع این مناطق با عنوان سرمینهای اشغالی فلسطین (opt) نامیده می‌شوند.

امسال سی و ششمین سال کنترل سرمینهای اشغالی از سوی اسرائیل می‌باشد که بدین ترتیب طولانی ترین اشغال نظامی در تاریخ معاصر شکل می‌گیرد. در طول این دوره، سیاست دولتها برای پیشین اسرائیل در قبال سرمینهای اشغالی باعث شده است که اسرائیل در عرض انتقامات شدید داخلی و بین المللی قرار گیرد. همانگونه که الجراپاچکو گفته است.

از سال ۱۹۶۷، اسرائیل به صورت مداومی تقریباً کلیه مقررات کنوانسیون چهارم ژنو را نقض کرده است. سازمانهای جهانی حقوق بشر از عفو بین الملل گرفته تا سازمان «بت سلیم» (Botselem) اسرائیل و دولت ایالات متحده آمریکا، صدها بیانیه و گزارش منتشر نموده اند که تخلفات اسرائیل را مورد انتقاد قرار می‌دهد. که از جمله این تخلفات می‌توان به شکنجه بیش از ۵۰ هزار فلسطینی، اخراج بیش از ۱۵۰۰ نفر، اضمام شرق بیت المقدس، ساخت بیش از ۱۵۰ شهرک نشین یهودی، انتقال غیرقانونی بیش از ۴۰۰ هزار تبعه اسرائیلی به مناطق فلسطینی، مجازاتهای دسته جمعی مکرر ...، تخریب بیش از هشت هزار خانه و روستا در شرق بیت المقدس، نواز غره و کرانه باختیری، غارت منابعمعدنی فلسطینها از جمله آب، معادن و درختان و اعمال تسلط غیرقانونی بر بیش از ۷۰ درصد سرمینهای اشغالی اشاره نمود.

اسرائیل رسمآ اعلام می‌کند که کنوانسیون چهارم ژنو به صورت دوژوره در سرمینهای اشغالی اعمال نمی‌شود، و شدیداً این اتهام را که مقامات نظامی آن منشاء نقض سیستماتیک حقوق بین الملل در این سرمینها هستند رد می‌کند. از طرف دیگر از دیدگاه فلسطینیها کنوانسیون چهارم ژنو به صورت دوژوره در سرمینهای اشغالی اعمال می‌شود. (دیدگاهی که همانگونه که در آینده خواهیم دهید از حمایت بی قید و شرط جامعه بین المللی برخوردار است) و قصور اسرائیل به اجرای این مقررات و همچنین قصور جامعه بین المللی به تضمین رعایت این قواعد از سوی اسرائیل، موجب شده است تا حقوق بشری مردمی که تحت حکومت نظامی اسرائیل زندگی می‌کنند به صورت کامل نقض گردد. در سپتامبر ۲۰۰۰ انتفاضه جدیدی (معروف به انتفاضه الاقصی) در سرمینهای اشغالی در واکنش به عدم پیشرفت در امر خاتمه اشغال نظامی از طریق روند صلح اسرائیل - ساف، آغاز گردید. لازم است خاطر نشان سازیم که متأسفانه روند صلح با افزایش نقض گسترده حقوق بین الملل بشر دوستانه در سرمینهای اشغالی همراه بوده است. انتفاضه الاقصی همچون انتفاضه قبلی ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۳، اهمیت تایید و بازبینی نقشی که می‌بایست حقوق بین الملل بشر دوستانه در حمایت از جمیعتهای غیر نظامی تحت اشغال نظامی خارجی ایفا نماید را روشن می‌سازد. این مقاله به بررسی وضعیت حقوق بین الملل بشر دوستانه در

حقوق جدید مخاصمات مسلحانه، نتیجه حقوق بین الملل سنتی و رویه‌های مربوط به حق کسب سرمین بوسیله زور یا حق تصرف است. حق تصرف به تعریفی ساده «عنوان حق طرف پیروز به حاکمیت بر سرمین تصرف شده و ساکنان آن تلقی می‌شود.» در سراسر تاریخ ثبت شده، حق تصرف عنوان اعمال بدیهی زور و کشورداری، نتیجه فرعی حق حاکم به اعمال برتری مطلق خود بر هر آنچه که تحت کنترل دارد تفسیر می‌گردد. همانگونه که گرابر می‌گوید براساس این حق، قدرت فاتح «می‌تواند هر آنچه که بخواهد با سرمین و ساکنان فتح شده انجام دهد.» (دولت پیروز) می‌تواند کشور را تاراج نماید، کلیه اموال خصوصی و عمومی را تصرف کند، مردم را بکشد، آنها را زندانی کند یا آنها را وادار به ادای سوگند وفاداری به خود نماید و نیز می‌تواند آنها را به جنگ در ارتش خود علیه دولت متبع خود وا دارد. و حتی (دولت فاتح) می‌تواند سرمین مغلوب را به کشور خود منضم نموده یا آنرا به دولتی ثالث ببخشد.

در قرن هفدهم، گروسیوس خواستار استفاده قدرتهای حاکم از «رویه های انسانی تر» در اعمال مقررات خود بر سرمینهای فتح شده و ساکنان آن گردید. اما در اواسط قرن هیجدهم است که «مفهوم مدرن اشغال مسلحانه» توسط واتل بیان می‌گردد. او مدعی است که «موقعیت ایجاد شده براساس اشغال تا زمان معاهده صلح قطعی

نیست» در نتیجه اعلام این تراست که اشغال «شایطی موقتی نام می‌گیرد که نتایج حقوقی آن از تصرف بسیار متفاوت است.» در حالیکه تصرف به معنای ضمنی حق ادعای حاکمیت است. اشغال مسلحانه تنها به متصرف، حق اداره موقت سرزمین را تا زمان حصول راه حلی سیاسی می‌دهد.. لذا براساس این فرمول، تفاوت تئوریک مهمی میان مفاهیم اشغال مسلحانه و انتیاد (subjugations) وجود دارد. مفهوم اشغال مسلحانه، «موقعیت حقوقی تعریف شده‌ای است که پائین تر از مفهوم حاکمیت قرار دارد و به محض آنکه سرزمین دشمن به اشغال درآید وارد صحنه می‌شود» و انتیاد مفهومی است که «جنگ به پایان خود رسیده است، ... وضعیتی که تنهای طرف پیروز را توصیف می‌کندظرفی که جانشین حاکم قبلی در سرزمین تصرف شده گردیده است.» هر چند این پیشرفتنهای قانونی به ظهور حقوق جدید اشغال مسلحانه کمک نموده است اما روند بلوغ آن نسبتاً کند بوده است. در نتیجه، مفهوم جدید اشغال مسلحانه، تا اواسط قرن نوزدهم به یک قاعده غالب حقوق بین الملل تبدیل نشده بود.

اولین عمل تدوین در قلمرو حقوق اشغال مسلحانه توسط فرانسیس لیبر استاد دانشگاه کلمبیا در سال ۱۸۶۳ صورت گرفت. توصیه های او به ارتش ایالات متحده در جبهه های نبرد که باعنوان کد لیبر نیز شناخته می شود در ۲۴ آوریل ۱۸۶۳ بعنوان تصمیم عام شماره ۱۰۰ از سوی رئیس جمهور آبراهام لینکلن خطاب به نیروهای مسلح متحد در جنگ داخلی آمریکا صادر گردید.

کد لیبر به قوانین جنگ به صورت عام توسعه یافت و «هر نوع موضوعات سنتی و عملی مانند جنگ چریکی، اموال تصرف شده دشمن و رفتار با زندانیان» را شامل می شد. قابل توجه آن است که یک سوم مقررات این مجموعه به حقوق اشغال مسلحانه اختصاص داده شده بود. و این اصل مدرن را تشریح می نمود که اشغال مسلحانه در ماهیت خود وضعیتی موقتی است که در این وضعیت اختیارات نیروی اشغالگر بدون محدودیت نیست. این حقیقت که کد لیبر یک اثر حقوقی ملی است آن مجموعه را از ارزش قانون سازی خود در صحنه بین المللی محروم نمی سازد. زیرا مدت زمانی از صدور کد لیبر نگذشته بود که برای بسیاری از دستور العمل های manual ملی دیگریه الگویی تبدیل شد (برای مثال دستور العمل های هلند ۱۸۷۱، فرانسه ۱۸۷۷، صربستان ۱۸۷۱، اسپانیا ۱۸۸۲، پرتغال ۱۸۹۰ و ایتالیا ۱۸۹۶) و راه را برای «توسعه بیشتر بین المللی در این حوزه» هموار نمود.

اولین تلاش برای تدوین این حقوق در صحنه بین المللی در کنفرانس بین الدولی حقوق جنگ در بروکسل و در سال ۱۸۷۴ با حضور نمایندگان ۱۶ دولت اروپایی صورت گرفت. کنفرانس بروکسل کد لیبر را توسعه داد و قواعد آن بر مبنای بسیاری از اصول مندرج در کد لیبر ۱۸۶۳ مبتنی بود. همانگونه که گرابر خاطر نشان نموده است بیانیه بروکسل «نسبت به کد لیبر انسانی تر بوده و به حقوق مردم به برخورداری از رفاه به درجات افزونتر توجه بیشتری نشان می دهد.» با وجود آنکه بیانیه بروکسل به انعقادیک معاهده ای بین المللی منجر نشد. اما «تأثیرات گسترده ای داشت زیرا بسیاری از قواعد و قوانین و عرفهای آنچه جنگ براساس آن، الگو برداری شد.»

انستیتو حقوق بین الملل مدت زمان کوتاهی پس از اعلام این بیانیه آنرا مورد تأیید قرار داد. و تصمیم گرفت تا تدوین پیش نویس مجموعه ای را بنابر دیدگاههای خود بر عهده گرفته و اعضاء جامعه بین المللی را بر درج قواعد آن در دستور العمل های نظامی داخلی تشویق نماید. «نتیجه این تلاش تدوین کد اکسفورد در سال ۱۸۸۰ بود که به نام محل تشکیل جلسات انستیتو برای تکمیل این برنامه نام گذاری شد. از آنجا که نویسندهان کد اکسفورد تلاش نمودند تا

بجای نوشتن قواعد جدید حقوق موجود را توضیح داده و روشن نمایند، لذا تفاوت‌های ماهوی بسیار کمی میان قواعد مندرج در کد بروکسل و قواعد کد آکسفورد وجود دارد. «بعلاوه چون دستور العمل، آکسفورد به منظور «ایجاد مبنایی برای قانونگذاری ملی» طرح شده بود لذا پس از انتشار، معاهده ای بین المللی بدنبال آن تدوین نگردید.

اما در سال ۱۸۹۹ هنگامی که نمایندگان ۲۶ دولت در کنفرانس صلح لاهه گردهم آمدند تا معاهدات چندی در خصوص حقوق جنگ تدوین نمایند این وضعیت تغییر یافت. که از جمله آنها می توان به انعقاد کتوانسیون دوم لاهه راجع به رعایت قواعد و عرفهای جنگ زمینی (کتوانسیون لاهه ۱۸۹۹) اشاره نمود. کتوانسیون لاهه ۱۸۹۹ «اولین تلاش موفق جامعه بین المللی در تدوین رژیمی نسبتاً جامع می باشد که تنظیم کننده قواعد جنگ زمینی است.» هر چند بدليل آنکه «کتوانسیون دول عضوراً صرفاً به صدور دستور جهت رعایت این مقررات به ارتشهای خود ملزم می دانست، بسیاری از دولتها کتوانسیون را به شکلی محدود تصویب نمودند و یا آنکه اصلاً آنرا مورد تصویب قرار ندادند.» در نتیجه دول عضو جامعه بین المللی بار دیگر در سال ۱۹۰۷ در لاهه گردهم آمدند تا کتوانسیون را مورد بازبینی مناسبی قرار دهند. و در نتیجه این اجلاس، کتوانسیون ۱۹۰۷ لاهه به همراه مقررات ضمیمه آن تدوین گردید. از مجموع ۵۶ ماده موجود در مقررات لاهه ۱۹۰۷، ۱۶ ماده به حقوق اشغال مسلحانه اختصاص دارد. این مواد بررسی مجدد و دقیق تلاشهای کتوانسیون ۱۸۹۹ نیست اما یکی از ابتکارات آن این است که «یک طرف مخاصمه که مقررات کتوانسیون را نقض می کند در صورت وجود شرایط مسئول پرداخت غرامت است.» در نتیجه، تخلف از این مقررات به مسئولیت مدنی بین المللی ناشی از اقدامات روى داده در اثر جنگ منجر می گردد. از آن زمان به بعد تقریباً چهل سال به طول می کشد که جامعه بین المللی حداقل در یک کتوانسیون، مسئولیت کفری را نیز در شرایط مشابه شناسایی نماید.

آسیبها و زیانهایی که به جمعیت غیر نظامی در خلال جنگهای جهانی وارد شد موجب گردید تا نیاز جامعه بین المللی به توسعه جامعتر مجموعه قوانینی با حمایت خاص از غیر نظامیان در زمان جنگ بیش از پیش احساس شود. تا این زمان، حقوق اشغال مسلحانه اساساً به حقوق نخبگان سیاسی در سرزمینهای اشغالی و حقوق حاکمان شکست خورده در برابر اشغالگران مربوط می شد. در نتیجه، مقررات ۱۹۰۷ لاهه که مقررات قراردادی حاکم در این دوره بود در حمایت از غیر نظامیان در برابر توقیف، اخراج، به برگگی گرفتن و قتل میلیونها غیر نظامی در اروپای اشغالی دوران جنگ به صورت ناممکنده ای ناتوان بود. از این رو در دوران مابین دو جنگ تا پایان جنگ دوم جهانی، کمیته جهانی صلیب سرخ (ICRC) مسؤول تهیه مجموعه ای بازنگری شده در خصوص حقوق اشغال مسلحانه گردید تا نقصان ممکن در مجموعه حاضر را بطرف نماید. نتیجه این کار انتشار کتوانسیون چهارم را در ۱۲ آگوست ۱۹۴۹ بود. که به همراه پرتوکل اول الحقیقی به کتوانسیونهای زن و ۱۹۴۹ در خصوص حمایت از قربانیان در گیریهای مسلحانه بین المللی، بعنوان کتوانسیون اصلی بین المللی راجع به حقوق اشغال مسلحانه مطرح می گردد.

کتوانسیون چهارم زن و ۱۹۰۷ به منظور فسخ کتوانسیونهای لاهه ۱۸۹۹ و بلکه در جهت تکمیل این مقررات تدوین گردید. بنابراین حقوق لاهه جهت اعمال در کلیه موارد اشغال مسلحانه معتر است. بعلاوه قواعد مندرج در هر دو مجموعه حقوق لاهه و کتوانسیون چهارم زن بخشی از حقوق بین الملل عرفی جنگ را تشکیل می دهد. خصیصه ارگامنسی (erga omnes) مقررات کتوانسیون چهارم

بیانجامد».

دو مین اصل سنتی مهم که به ایجاز و بخوبی توسط اپنهایم بیان شده آن است که اشغال مسلحه «حتی به اندازه یک ذره اتم برای اشغالگر حاکمیت ایجاد نمی کند». این مطلب، تأیید کننده قاعده آمره (Jus cogens) حقوق بین الملل مبنی بر منوعیت کسب سرزمین از طریق تهدید یا تسلیم به زور است: ستونی که حقوق اشغال مسلحه بر آن استوار است. در مواردی که حاکم خلع ید شده، نمی تواند عنوان حقوقی کاملی نسبت به سرزمین اشغال شده داشته باشد مانند قضیه سرزمینهای اشغالی، سوالی مطرح می شود که «در این سرزمینها حاکمیت از آن چه کسی است؟ «بن و نیستی» بدرستی خاطرنشان می سازد که قرائت معاصر از حقوق اشغال مسلحه، اصل «تعیین سرنوشت مردمان و ایده تکمیلی آن که حاکمیت به مردم و به حکومت تعلق دارد» را شناسایی کرده است. بر این اساس اشغالگران جدید بایستی به منافع سیاسی مردم (تحت اشغال) توجه نمایند زیرا آنان «حاکم» می باشند. هنگامی که مساله حاکمیت دولت معزول توسط اشغالگر بعنوان ابزاری برای عدم شناسایی قابلیت اعمال کنوانسیون چهارم ژنو به کار می رود، نتیجه این امر انکار حمایتهاست تأیید شده در این سند برای جمعیت تحت اشغال است که لازم است به شدت در برابر آن مقاومت نشان داد. بنابراین تازمانی که اشغالگر کنترل مؤثری بر سرزمین تحت اشغال دارد، جمعیت غیر نظامی می

ژنو با توجه به این حقیقت که در حال حاضر ۱۸۹۹ دولت، مشابه تعداد اعضاء ملل متحد در آن عضویت دارند بخوبی آشکار می گردد. کنوانسیون چهارم ژنو کاملاً بیانگر اصول حقوق بین المللی عرفی در مورد حقوق جنگ نیست گرچه بینانگذاران کنوانسیون معتقدند که حقوق بین الملل بشر دوستانه به شکل اصول عرفی نانوشته تداوم پیدا می کند، اما قاعده مهمی در کنوانسیون مندرج است که می گوید حتی در صورتی که دول معظم متعاهد از کنوانسیون خارج شوند. چنین خروجی «در هر صورت نسبت به تعهداتی که دول متخاصل مکلفند به موجب اصول حقوق بشر ناشی از رسوم مقرر بین ملل متمدن و قوانین انسانیت و مقتضیات وجود جان عمومی اجرا نمایند بلا اثر خواهد بود».

لازم است که خاطر نشان سازیم این ماده پس از درج قاعده مرسوم به «شرط مارتینس» در کنوانسیون لاهه ۱۸۹۹ تدوین شده است. زیرا مخالفتهای جدی ما بین نویسندها که در این خصوص وجود داشت که آیا ساکنان سرزمین اشغالی بر اساس حقوق بین الملل حق مقاومت دارند یا نه؟ با درج این ماده، همه دولتها به حقوق بین الملل عرفی جنگ کماکان معتقد خواهند بود، حتی اگر از عضویت کنوانسیون چهارم ژنو خارج شوند.

همانگونه که در بهترین تحلیل گفته شده است، کنوانسیون چهارم ژنو عمدتاً به حمایت از حقوق غیر نظامیان در زمان جنگ مربوط است و نگرانی در خصوص اشخاص، مرکز ثقل اصلی کنوانسیون در مجموعه حقوق اشغال مسلحه می باشد که مطابق نظر «بن و نیستی» حقوقی دو چهره است. اولاً: کنوانسیون «مجموعه ای از حقوق برای جمعیت تحت اشغال معین می نماید. که بر اساس ماده ۴ از وضعیت حقوقی (أشخاص تحت حمایت) برخوردارند. و با اشاره به اصول تشییت شده در نورمبرگ، کنوانسیون حق اشخاص غیر قانونی، شکنجه یا رفتار غیر انسانی، اخراج، مجازات دسته جمعی و نابودی وسیع و ضبط اموال مورد تأیید قرار داده و این اعمال را بعنوان «نقض عمدی» توصیف می کند که بر اساس حقوق بین الملل، جرایم جنگی تلقی می گردند.

ثانیاً: کنوانسیون توجه را از حقوق حاکمیت ساقط شده به حقوق جمعیت تحت اشغال تغییر می دهد - که چرخشی مهم از فلسفه حاکمیت مداری است که در حقوق سنتی شکاف ایجاد نموده و بدل توجه فزاینده ای به این نگرش در حقوق بین الملل است که مردم نه تنها منع حاکمیت بلکه خود آنها موضوع قوانین بین المللی هستند. البته دو اصل مهم ماهوی حقوق سنتی اشغال مسلحه همچنان در رژیم کنوانسیون چهارم غالب است. اصل اول آن است که اشغال مسلحه تنها به اداره دو فاکتو سرزمین تحت اشغال آن هم به صورت موقت محدود می گردد و در نتیجه دولت اشغالگر از تغییر وضعیت سرزمین اشغال شده منع شده است. و به وی اجازه داده می شود «قوانین و مقررات لازم الاجرا آن سرزمین را تنها تا اندازه ای که دولت اشغالگر را قادر به انجام تعهداتش بر اساس کنوانسیون می سازد، مورد اصلاح قرار دهد». که این قوانین هم شامل رفاه مردم تحت حمایت می شود و هم امنیت نیروهای نظامی را در بر دارد. همانگونه که در قضیه سرزمینهای اشغالی مشخص شده است، پدیده اشغال طولانی «مشکلات خاصی در اجرای این اصل حقوقی و بالحظ این واقعیت ایجاد نموده است. که «هر اندازه اشغال تداوم یابد، اجرای مؤثر کنوانسیون چهارم ژنو با مشکلات بیشتری روبرو می شود» در این رابطه «بن و نیستی» می گوید چون کنوانسیون چهارم ژنو الزام اشغالگر به توسعه (ونه صرف حفظ) زیربنایی اقتصادی، اجتماعی و آموزشی را در بر ندارد.... اشغال حمایت شده ممکن است به رکود و در نتیجه عقب ماندگی و بینوایی جامعه تحت اشغال

## جامعه بین المللی - از طریق نهادهای ملل متحد همچون شورای امنیت و مجمع عمومی - با قاطعیت بر منوعیت سیاست اخراج اسرائیل تأکید نموده است و آنرا نقض صریح حقوق اشغال مسلحه در کل و کنوانسیون چهارم ژنو به صورت خاص دانسته است. از سوی دیگر هم حکومت اسرائیل و هم دیوان عالی آن از این سیاست به دلایلی چند حمایت کرده اند

با ایست از مزایای حمایتهاست مدرج در این کنوانسیون برخوردار گردد.

### ب: قابلیت اعمال کنوانسیون چهارم ژنو در سرزمین اشغالی

از زمانی که کنوانسیون چهارم ژنو در ۱۹۴۹ منتشر شده است. قدرتمندی اشغالگر معمولاً از شناسایی قابلیت اعمال حقوق اشغال (مسلحانه) بر اقدامات خود در سرزمینهای خارجی تحت کنترل خویش خودداری نموده اند. نمونه هایی از این موارد شامل اشغال تیمور شرقی توسط اندونزی، اشغال افغانستان از سوی شوروی و اشغال کویت از سوی عراق می باشد.

کنوانسیون چهارم ژنو توسط کلیه دولتهاست که در مخاصمه اسرائیلی، عربی در گیرند از جمله اسرائیل امضاء و تصویب شده است. هر چند که اسرائیل در ابتدا و بلا فاصله پس از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ نیت خود دال بر اعمال کنوانسیون چهارم ژنو در سرزمینهای اشغالی را اعلام نمود. اما از اکتبر ۱۹۶۷ به صورت مکرر این موضع را اتخاذ نموده است که کنوانسیون، قابلیت اعمال دوپروردگاری را اعلام نمود. و تنها به اعلام قصد خود بر اعمال دوپروردگاری موافقت ایجاد نموده است. که «هر اندازه اشغال تداوم یابد، اجرای مؤثر کنوانسیون چهارم ژنو با مشکلات بیشتری روبرو می شود» در این رابطه «بن و نیستی» می گوید چون کنوانسیون چهارم ژنو الزام اشغالگر به توسعه (ونه صرف حفظ) زیربنایی اقتصادی، اجتماعی و آموزشی را در بر ندارد.... اشغال حمایت شده ممکن است به رکود و در نتیجه عقب ماندگی و بینوایی جامعه تحت اشغال

«تصرف دفاعی یا *defensive conquest*» می باشد آن است که اسرائیل دارای جایگاه بهتری برای اداره سرزمینهای اشغالی نسبت به مصر و اردن می باشد. این دیدگاه مدعی است که چون اسرائیل سرزمینهای اشغالی را در سال ۱۹۶۷ در نتیجه جنگی دفاعی علیه اردن و مصر بدست آورده است و هیچ کدام حاکمیت حقوقی معتبری بر آن سرزمین نداشتند لذا کنترل این سرزمینها توسط اسرائیل عنوان حقوقی کامل به این دولت می دهد. دوباره به گفته های پروفسور بلوم رجوع می کنیم: «چون هیچ دولتی نمی تواند در خصوص جودا و ساماریا از جمله شرق بیت المقدس ادعای حقوقی داشته باشد لذا تفوق اسرائیل در این سرزمینها در حقوق بین الملل برای تصرف این سرزمینها توسط این دولت می تواند معتبر باشد و این تصرف واقعاً از عنوان کامل حاکمیت غیر قابل تفکیک است بنابراین من نتیجه می گیرم که اسرائیل را نمی توان در هیچ نقطه ای از سرزمین پیشین تحت قیوموت فلسطین از جمله جودا و ساماریا بدان مفهومی که این واژه در حقوق بین الملل دارد دولت اشغالگر بدانیم.

موضوع حقوقی اسرائیل در خصوص قابلیت اعمال کنوانسیون چهارم ژنو در سرزمینهای اشغالی از حمایت اندکی برخوردار بوده است. همانگونه که پروفسور ریچارد فالک خاطرنشان نموده است استدلال «از دست دادن حق رجوع» در ماهیت خود مبهم و غیر واقعی است و در میان «علمای برجسته حقوق» یا جامعه بین المللی سازمان یافته جایگاهی ندارد. «یورام دنیستین» پروفسور حقوق دانشگاه تل آویو این تئوری را چون «برمبنا زمینه های حقوقی مبهم» استوار است رد می کند. یکی از پرسو صداترین مخالفان این تز پروفسور توماس مالیسون استاد دانشگاه جورج واشنگتن می باشد. در اوخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰، وی چندین استدلال که به صورت مؤثری تئوری بلوم را رد می کند مطرح نمود که خلاصه ای از آن در ذیل نقل می گردد.

در پاسخ به ادعایی که ضرورت وجود حاکم مشروع قبل از حضور دولت اشغالگر را لازم می داند پروفسور مالیسون چنین می گوید: مدرکی که نشان دهد تفسیر این واژه گان «سرزمین» یکی از دول معظم متعاهد «که در ماده ۲ مشترک کنوانسیونهای ژنو آمده است آن است که در آن سرزمین باقیستی قبلًا حاکمیت مشروع باشد، وجود ندارد. این مطلب کاملاً پذیرفته شده است که واژه «سرزمین» از سوی نویسندها کان کنوانسیون چهارم ژنو علاوه بر عنوان دوژنده به عنوان صرفاً دو فاكتو بر سرزمین نیز اشاره دارد. که در غیر اینصورت هر دولت اشغالگری می تواند با اعتراض به اعتبار عنوان قدرت خلع شده بر آن سرزمین از تعهدات مندرج در کنوانسیون چهارم ژنو بکریزد - نظریه ای که به اعتقاد پروفسور مالیسون «نه در متن کنوانسیون و نه در تاریخ مذاکرات انعقاد کنوانسیون حمایتی از آن بعمل نیامده است». همچنین این ادعای یکجانبه که کنوانسیون چهارم ژنو در این مورد اعمال نمی شود زیرا کنترل قدرتها پیشین بر آن سرزمین در نتیجه تجاوز غیرقانونی بوده است در اویل و هل، به نتیجه عجیبی منجر می شود یعنی گرچه «ساکنان کرانه باختری، قربانیان تجاوز اردن در سال ۱۹۴۸» بوده اند اما بدليل همین تجاوز «ساکنان همین سرزمین تحت اشغال اسرائیل باقیستی دوباره با انکار حمایتهای بشر دوستانه کنوانسیون ژنو قربانی شوند» همانگونه که پروفسور مالیسون می گوید «اگر حقوق پسردوستانه قرار باشد اینگونه تفسیر گردد که اعمال آن به پذیرش خصیصه عادلانه بودن و متتجاوز بودن جنگ از سوی دولت اشغالگر بستگی داشته باشد که در این صورت بدیهی است که این مجموعه از حقوق هرگز اعمال نمی گردد.» به صورتی اساسی این قسمت از تئوری بلوم قانع کننده نیست زیرا اختیارات زیادی به دولت اشغالگر می دهد و «کل اهداف بشردوستانه کنوانسیون چهارم ژنو را که نه برای حمایت از حکومت استدلال دوم نظریه «از دست دادن حق رجوع» که مبتنی بر دیدگاه

احصاء رسمی این دسته از مقررات هرگز از سوی اسرائیل صورت نگرفته است و بهر حال این نظریه نادر و غریبی است که هدف و موضوع کاملاً انسان دوستانه کنوانسیون را نادیده می گیرد. نتیجه این موضوع رسمی آن بوده است که اسرائیل حضور خود در سرزمینهای اشغالی را به عنوان «اشغال» بلکه «اداره» آن تلقی می نماید که کاملاً با «مقررات کنوانسیون چهارم ژنو و حقوق اشغال مسلحانه غیر منطبق است» و اثر مخرب این موضوع تنها با این تعهد اسرائیل کاهاش می یابد که آن دسته از مقرراتی که اجرای آن برای مردم غیر نظامی فلسطین مناسب است را رعایت خواهد نمود.

مسئله رعایت کنوانسیون چهارم ژنو در سرزمینهای اشغالی از سوی اسرائیل را که به صورت معضلی در آمده است بعداً بررسی می کنیم. صفات آتی به تحلیل بررسی حقوقی قابلیت اعمال کنوانسیون در سرزمینهای اشغالی و موضع جامعه بین المللی در این رابطه اختصاص دارد.

دولت اسرائیل در توجیه ادعای خود به نظریه موسوم به «از دست دادن حق رجوع» (issuing reversioner) استناد میکند که اولین بار از سوی پروفسور یهودا بلوم استاد دانشگاه هبرو طرح شده و بعدها توسط چند حقوقدان طرفدار اسرائیل مورد تبعیت قرار گرفت. تئوری «از دست دادن حق رجوع» بردو استدلال جداگانه اما مرتب با هم مبتنی است. استدلال اول بر تفسیر منحصر به فرد وی از ماده

**کل جامعه بین المللی - غیر از اسرائیل - بر این اعتقاد می باشد که کرانه باختری از جمله شرق بیت المقدس و نوار غزه بدون هیچ گونه تردیدی موضوع مقررات کنوانسیون چهارم ژنو هستند. شورای امنیت سازمان ملل متحد نیز از سال ۱۹۶۷ به بعد چندین قطعنامه صادر نموده است که در آنها قابلیت اعمال کنوانسیون چهارم ژنو بر سرزمینهای اشغالی را مورد تأیید قرار داده و از اسرائیل می خواهد تا از مقررات کنوانسیون بعنوان دولت اشغالگر پیروی نماید**

۲ مشترک کنوانسیونهای ژنو قرار دارد که در بخشی از آن چنین اعلام می دارد. «کنوانسیون در مورد کلیه قضایای اشغالی کلی یا جزئی سرزمین یکی از دول عضو اعمال می گردد...» و مدعی است که هدف و موضوع حقوق اشغال مسلحانه، حمایت از حقوق حاکم خلع ید شده ای است که عنوان معتبر حقوقی دارد. و چنین استدلال می کند که چون اردن و مصر حاکمان مشروع سرزمینهای اشغالی قبل از ۱۹۶۷ بدليل تجاوز غیرقانونی علیه اسرائیل در سال ۱۹۴۸ نیستند، لذا این سرزمین نمی تواند «سرزمین یکی از دول معظم متعاهد» بر اساس ماده ۲ مشترک تلقی گردیده و در نتیجه اعمال کنوانسیون چهارم ژنو کاملاً متفق می گردد. پروفسور بلوم می گوید: «وجود همزمان حاکم مشروع پیشین و دولت اشغالگر در یک سرزمین در مرکز ثقل همه قواعد حقوق پسردوستانه بین الملل قرار دارد که در عین حالی که حقوق اشغالگر به اداره سرزمین تحت اشغال را به رسمیت می شناسد در همان حال از حق قابل رجوع حاکم خلع ید شده نیز حفاظت می کند. و در قضیه ای مانند این مورد بنظر می رسد که دولت خلع ید شده هرگز حاکمیت مشروع نداشته است و آن قواعد اشغال مسلحانه که برای حفاظت از حقوق قابل برگشت آن حاکم وضع گردیده است در این مورد قابلیت اعمال ندارد.» استدلال دوم نظریه «از دست دادن حق رجوع» که مبتنی بر دیدگاه

بلکه برای حمایت از اشخاص غیر نظامی در زمان جنگ وضع شده از ماهیت خود مسخ می نماید.

در رابطه با ادعای داشتن عنوان برای اسرائیل در سرزمین اشغال شده بر اساس تر «تصرف دفاعی» موضع اسرائیل در تعارضی عملی قرار می گیرد: اقدام اسرائیل در جنگ ۱۹۶۷ را در حقیقت نمی توان اصلاحاً دفاعی به حساب آورد. همانگونه که قبل از شرح دادیم. مورخان جدید اسرائیلی چالشهای جدی براین ایده وارد کرده اند. زیرا استفاده اولیه اسرائیل از زور با توجه به آنکه رهبران اسرائیل می دانستند که این دولت با تهدید قریب الوقوع حمله نظامی موافق نیست، بهره گیری از تز دفاع مشروع پیشگیرانه علیه مصر را بی اعتبار می نماید. بهر حال حتی اگر کسی همچون مالیسون معتقد باشد که اقدامات اسرائیل در ۱۹۶۷ دفاعی بوده است، باز هم تز دفاعی پذیرفته نیست زیرا این تز در تضاد با اصل آمره غیر قابل قبول بودن تصرف سرزمین با تهدید به زور یا توسل به زور قرار دارد. این مطلب با بطان ترهای همچون حق تصرف دفاعی یا غیره در رویه و حقوق

مهمنتر آنکه، بسیاری از این قطعنامه های مجمع عمومی با اکثریت غالب اعضاء و تنها بایک یا دو رأی مخالف- اسرائیل و بعض آمریکا- تصویب می شوند و لذا نشان دهنده اجماع افکار بین المللی در این قضیه می باشند.

به این اجماع بین المللی در خصوص قابلیت اعمال کتوانسیون

## با وجود آنکه دیوان عالی اسرائیل در سال ۱۹۸۸ به اعمال مقررات مختصراً لاهه در سرزمینهای اشغالی به دلیل آنکه این مقررات را بخشی از حقوق عرفی بین المللی می داند. حکم داده است اما همچنان برای این اعتقاد بوده است که مقررات کتوانسیون چهارم ژنو در دادگاههای اسرائیلی اجرانمی شود. زیرا «قواعد آن قراردادی است و نه عرفی» و چون به صورت شکلی و توسط قوه مقننه اسرائیل وارد قانون داخلی نشده است

چهارم ژنو در سرزمینهای اشغالی می توان عقاید تعدادی از سازمانهای بین دولتی و غیر دولتی مانند کمیسیون حقوق بشر ملل متحده، کمیسیون بین المللی حقوقدانان و صلیب سرخ را اضافه نمود. که در این میان صلیب سرخ از اهمیت خاصی برخوردار است زیرا نهادی می باشد که در تدوین اولیه کتوانسیون چهارم ژنو مشارکت داشته و براساس مواد ۲۰ و ۱۴۳ کتوانسیون بعنوان ناظر طرف ثالث در سرزمینهای اشغالی وضعیت خاصی بدان اعطاء گردیده است. همانگونه که در تحقیقی از سوی ملل متعدد به عمل آمده است گرچه «این نهاد بی طرف معمولاً در اظهارات خود محظوظ می باشد و عمدهاً با مقامات مربوطه مسائل را به صورت محترمانه بررسی می کند». اما در این چارچوب نیز صلیب سرخ به صورتی مرتب اعلام کرده است که کتوانسیون چهارم ژنو در سرزمینهای اشغالی قابلیت اعمال دارد. و غیر قابل قبول است که اجرای یک معاهده مصوب بین المللی بنابر دیدگاه یکی از اعضاء متوقف گردد. (یعنی اسرائیل).

با وجود آنکه دیوان عالی اسرائیل در سال ۱۹۸۸ به اعمال مقررات مختصراً لاهه در سرزمینهای اشغالی به دلیل آنکه این مقررات را بخشی از حقوق عرفی بین المللی می داند. حکم داده است اما همچنان برای این اعتقاد بوده است که مقررات کتوانسیون چهارم ژنو در دادگاههای اسرائیلی اجرانمی شود. زیرا «قواعد آن قراردادی

بین الملل و ظهور معاصر حقوق اشغال مسلحانه که ماهیت تصرف را موقعی دانسته و «وظیفه ضمنی بازگشت سربازان پس از خاتمه جنگ را لازم می داند» مطابقت دارد. بعلاوه قواعد مربوطه حقوق بین الملل در خصوص استفاده از زور به هنگام دفاع مشروع به دولت مدافعان اجرازه نمی دهد تا از طریق زور سرزمینی را به تصرف در آورد. همانگونه که پروفسور مالیسون می گوید «دولت مدافع ممکن است برای پاسخ گویی به حمله فراتر از مرزهای ملی رود اما چنین پیش روی نمی تواند برای آن دولت تصرف سرزمینی به بار آورد.... اگر حقوق بین الملل براین قاعده اساسی تحت عنوان «تصرف دفاعی» استثنای مقرر دارد آنگاه برای دولتهای نظامی گرا و توسعه گرا انگیزه غیر قابل مقاومتی برای توسل به زور ایجاد خواهد نمود». از اینرو مفهوم تصرف دفاعی در حقوق بین الملل معاصر پذیرفته شده نیست. چالش دیگر نسبت به تئوری «از دست دادن حق رجوع» که توسط پروفسور مالیسون مطرح شده آن است که این تئوری اثر حقوق بین الملل بر حق تعیین سرنوشت مردم را نادیده می گیرد. همانگونه که خاطرنشان گردید هرگونه قرائت از حقوق اشغال مسلحانه لزوماً بایستی اصل مهم حق تعیین سرنوشت را مدنظر داشته باشد. حاکمیتی که از آن مردم کشور است و نه نخبگان حاکم. و برخی حقوقدانان مدعی اند که اصل حق تعیین سرنوشت می تواند قاعده ای آمره (Jus cogens) باشد. بنابراین خودداری پروفسور بلوم از هرگونه بحث در خصوص حقوق سیاسی مردم فلسطین در سرزمینهای اشغالی، این تز و اتکای اسرائیل بر آن را ناموجه می سازد (یعنی قصور وی به بررسی این احتمال که ساکنان ممکن است حق قابل رجوع قانونی در این سرزمین داشته باشند). استدلال اخیر بویژه با توجه به آنکه حق مردم فلسطین به اعمال حق تعیین سرنوشت در چهارچوب سرزمین تحت قیومت فلسطین از سالیان دور توسط جامعه بین المللی شناسایی شده است تقویت می گردد. و از سال ۱۹۶۷ عموماً آن واحد سرزمینی که در چهارچوب آن این حق یک زمان باید اعمال گردد سرزمینهای اشغالی تلقی گردیده است.

نتیجه گیری فوق بر این واقعیت مبنی است که کل جامعه بین المللی - غیر از اسرائیل - بر این اعتقاد می باشد که کرانه باختیری از جمله شرق بیت المقدس و نوار غزه بدون هیچ گونه تردیدی موضوع مقررات کتوانسیون چهارم ژنو هستند. شورای امنیت سازمان ملل متعدد نیز از سال ۱۹۶۷ به بعد چندین قطعنامه صادر نموده است که در آنها قابلیت اعمال کتوانسیون چهارم ژنو بر سرزمینهای اشغالی را مورد تأیید قرار دارد و از اسرائیل می خواهد تا از مقررات کتوانسیون بعنوان دولت اشغالگر پیروی نماید. برای

کافی است تا خاطرنشان سازیم که انتفاضه‌الاقصی در سرزمینهای اشغالی با افزایش شدید نقض جدی حقوق بین الملل بشر دوستانه همراه بوده است که بسیاری از این تخلفات «نقض عمدی» کنوانسیون چهارم زنو بوده و در نتیجه بر اساس حقوق بین الملل جنایات جنگی می‌باشد. این بخش به تعدادی از این تخلفات با تمرکز بیشتر بر روی نقضهای عمدی پردازد.

### ۱- انضمام و تصرف غیرقانونی سرزمین فلسطینی

انضمام سرزمین اشغالی مطابق حقوق اشغال مسلحانه مطلقاً منوع می‌باشد. ماده ۴۷ کنوانسیون چهارم زنو می‌گوید «کنوانسیون در مورد سرزمین اشغالی اجرا می‌شود علی رغم هرگونه تلاشی که از سوی دولت اشغالگر برای الحق آن سرزمین به صورت کلی یا جزئی صورت گیرد. «همچنین ماده ۱۴۷ کنوانسیون چهارم زنو» .... تصرف اموال که متعلق بضرورت نظامی نباشد و به مقدار کلی به طور غیرقانونی و به لخواه اجرا شود.» را نقض عمدی تلقی می‌کند. و بر اساس بند ۴ قسمت ۲ ماده ۸ اساسنامه دیوان بین المللی کیفری، این عمل جنایت جنگی قلمداد می‌گردد. با آغاز قرن بیستم، مساله زمین، مرکز ثقل مخاصم اسرائیل - فلسطین بوده است. در بسیاری موارد، اهداف سیاست جدید صهیونیستی در رابطه با سرزمینهای اشغالی بازتابی از سیاستهای ساکنان صهیونیستی در دوران قبل از سال ۱۹۴۸ بوده است. از سال ۱۹۶۷ اسرائیل به برنامه سیستماتیک غصب سرزمین فلسطینها در سرزمینهای اشغالی به منظور اسکان شهرک نشین های صرفاً یهودی روی آورده است. روی هم رفته این عملیات به دو شیوه متمایز از هم صورت گرفته است. شیوه اول انضمام است و سیاست سرزمینی اسرائیل در رابطه با شرق بیت المقدس را بیان می‌کند و شیوه دوم مصادره اموال است و درخصوص ساکنان سرزمینهای اشغالی اعمال می‌شود که هر کدام از این شیوه ها را به ترتیب مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

بلافاصله پس از خاتمه جنگ زوئن ۱۹۶۷، حکومت اسرائیل قوانین تصویب نمود که بر اساس آن قانون داخلی و صلاحیت خود در اعمال آنرا را بر شرق بیت المقدس گسترش داد. و این شهر را بر خلاف حقوق بین الملل عملاً به خاک خود منضم نمود همچنین اسرائیل از جمله به صورت یکجانبه ۶/۵ کیلومتر مربع زمین شهری را برای محاصره نمودن ۷۱ کیلومتر مربع زمین سلب مالکیت شده فلسطینی، به خاک خود در مناطق اطراف کرانه باختり منضم نموده است. و در پی آن است تا سیاست مصادره اموال گسترده ای را به منظور محروم نمودن مالکین فلسطینی از بخشهای عمدۀ زمینهایشان انجام داده و آن را توسعه دهد. در طول دوره ۳۵ ساله اشغال، اسرائیل بدون پرداخت غرامت، بیش از ۶۰ هزار قطعه زمین فلسطینی را در شرق بیت المقدس مصادره نموده است که همه آنها مورد استفاده یهودیان قرار گرفته است. این مقدار نزدیک به ۸۶/۵ درصد کل زمینهای منطقه اشغال شده شرق بیت المقدس است که توسط اسرائیل گسترش یافته است.

از جمله شیوه های حقوقی ظاهری که برای توجیه این انضمام و مصادره غیرقانونی مورد استفاده قرار گرفته است، می‌توان به دستور نظامی شماره ۷۰ (۱۹۶۷) اشاره نمود که به مقامات اسرائیلی اجازه می‌دهد تا به صورت خودسرانه هر ناحیه ای را «منطقه نظامی بسته، اعلام نموده و کلیه استفاده ها از آن را به دولت انتقال دهن. تصمیم نظامی شماره ۱۵۰ (۱۹۶۸) دولت را برای مصادره زمینهای متعلق به مالکین فلسطینی «غائب» یا افرادی که در سرشماری اسرائیل متعاقب جنگ ۱۹۶۷ به ثبت نرسیده اند، قادر می‌سازد. و تصمیم نظامی شماره ۳۲۱ (۱۹۶۸) که به دولت اجازه می‌دهد زمینهای فلسطینیان را به منظور اهداف عمومی که اغلب «متراffد با استفاده

است و نه عرفی» و چون به صورت شکلی و توسط قوه مقننه اسرائیل وارد قانون داخلی نشده است لذا کنوانسیون چهارم زنو خود اجرا (self - executive) نمی‌باشد. اما پذیرش این استدلال حقوقی با دو اشکال مواجه است.

اول آنکه همانظور که ذکر شد این استدلال که کنوانسیون چهارم زنو، حقوق بین الملل عرفی نیست صحیح نمی‌باشد. در گزارش دبیر کل ملل متحده به شورای امنیت در ماه مه ۱۹۹۳ در خصوص تشکیل «دادگاه بین المللی کیفری یوگسلاوی سابق (Icty)» آمده است که حقوق مندرج در کنوانسیونهای چهارگانه زنو بخشی از حقوق بین الملل عرفی است. همین طور کارشناسان بسیاری در حوزه حقوق اشغال مسلحانه مدعی اند که اسرائیل ملزم به اجرای کنوانسیون چهارم زنو می‌باشد چون کنوانسیون «حقوق بین المللی عرفی را منعکس می‌کند.»

دوم آنکه ماده ۲۷ کنوانسیون وین حقوق معاہدات - که بخودی خود اعلام کننده حقوق عرفی تلقی شده و اسرائیل امضاء کننده آن است - چنین مقرر می‌دارد که «یک طرف معاہده نمی‌تواند به مقررات داخلی خود در توجیه عدم اجرای مقررات آن معاہده استناد نماید.» بنابراین ، اسرائیل همچون یک دولت عضو کنوانسیون چهارم زنو ملزم به اعمال مقررات آن در سرزمینهای اشغالی بعنوان یکی از موضوعات حقوق بین الملل است هر چند حقوق داخلی

### انضمام سرزمین اشغالی مطابق حقوق اشغال مسلحانه مطلقاً منوع می‌باشد. ماده ۴۷ کنوانسیون چهارم زنو می‌گوید «کنوانسیون در مورد سرزمین اشغالی اجرا می‌شود علی رغم هرگونه تلاشی که از سوی دولت اشغالگر برای الحق آن شروع می‌شود

**الحق آن سرزمین به صورت کلی یا جزئی صورت گیرد**

(self-executing) دولت کنوانسیون را معاہده ای خود اجرایی (self-executing) قلمداد ننماید. حال با پذیرش این مطلب که کنوانسیون چهارم زنو در سرزمینهای اشغالی قابل اعمال است بخش آتی را به بررسی عملکرد اسرائیل در چگونگی رعایت کنوانسیون در مدت زمان ۳۵ ساله اشغال، اختصاص می‌دهیم.

### ج - نقض کنوانسیون چهارم زنو در سرزمینهای اشغالی توسط اسرائیل

همانگونه که در ابتدا بیان شد ارتش اسرائیل تقریباً کلیه مقررات کنوانسیون چهارم زنو را به صورتی مکرر با توجه به جایگاه خود در سرزمینهای اشغالی به عنوان مقام اشغالگر نقض نموده است. بر اساس ماده ۴ کنوانسیون چهارم زنو، تقریباً ۲/۱ میلیون نفر شهر وند فلسطینی که در سرزمینهای اشغالی سکونت دارند دارای وضعیت «اشخاص تحت حمایت» می‌باشند. این وضعیت آنها را از حمایتهاي حقوق بشری مندرج در آن بهره مند می‌سازد و دولت اشغالگر متعهد به حمایت از آنهاست. بدلیل صرفه جویی در وقت و هزینه، فهرست نمودن کلیه تخلفات اسرائیل تسبیت به کنوانسیون چهارم زنو در این مقاله غیر ممکن است. بدین منظور تحقیقات و مطالعات زیادی از سوی برخی گروهها مانند عفو بین الملل، دیده بان حقوق بشر، بتسلیم، الحق و کمیسیون بین المللی حقوق دانان صورت گرفته است.

از جمعیت خود را به سرزمین اشغالی به دلایل سیاسی و نژادی انتقال داده و یا آنکه می خواستند این سرزمینها را تحت استعمار در آورند.» اسرائیل هرگز نیت استعماری خود را با طرح برنامه ۳۵ ساله انصمام و مصادر زمینهای فلسطینیها در سرزمین های اشغالی پنهان نکرده است. شبیه سیاست یوشو در دوران قبل از ۱۹۴۸، برنامه ریزان دولت اسرائیل از ۱۹۶۷ با اسکان انحصاری یهودیان در سرزمینهای اشغالی خواسته اند تا وضعیت عملی را بوجود آورند (fait accompli) تا هرگونه عقب نشینی آتی نیروهای اشغالگر را ناممکن نمایند (در حالیکه وضعیت دولت اشغالگر صرفاً اداره موقعت با اختیارات محدود است و شامل قدرت حاکمه نمی شود). در برنامه ۱۹۸۰ که از سوی مارتباهو دروبیلس، دپارتمن شهرک نشینان سازمان جهانی صهیونیست، تهیه شده است (موسم به برنامه دروبیلس) چنین آمده است:

«بهترین و مؤثرترین شیوه برطرف نمودن هرگونه تردید در خصوص قصد ماندن در جودا و ساماریا (کرانه باختری) به صورت ابدی آن است تا شهرک نشین های یهودی را در این سرزمین ها مستقر سازیم. هدف از استقرار در نواحی ما بین و اطراف مراکز اشغال شده توسعه اقیتها (یعنی اکثریت فلسطینی در کرانه باختری) آن است که خطر دولت عربی که در این نواحی تأسیس می گردد را به حداقل کاهش دهیم. بدین ترتیب برای جمعیت اقیت تشکیل

**از سال ۱۹۶۷ اسرائیل به برنامه سیستماتیک غصب سرزمین فلسطینها در سرزمینهای اشغالی به منظور اسکان شهرک نشین های صرفاً یهودی روی آورد است. روی هم رفته این عملیات به دو شیوه متمایز از هم صورت گرفته است. شیوه اول انصمام است و سیاست سرزمینی اسرائیل در رابطه با شرق بیت المقدس را بیان می کند و شیوه دوم مصادره اموال است و در خصوص ساکنان سرزمینهای اشغالی اعمال می شود**

یک واحد سرزمینی سیاسی مدام به واسطه خلع زمینهای آنها و ساخت شهرکهای یهودی مشکل می شود.

در طول دوره اشغال، سیاست شهرک سازی یهودی در سرزمین های اشغالی در خطوط سیاست ترسیم شده در برنامه دروبیلس گسترش یافته است. و مراکز شهری فلسطینیها توسط شهرکهای یهودی توسعه یافته و جاده های بن بست، محاصره گردیده است. اساس گزارش گزارشگر ویژه کمیسیون حقوق بشر ملل متحد، اثر این شهرکها تقسیم کرانه باختری «به ۶۰٪ منطقه جدا از هم» و «تجزیه نوار غزه به چهار منطقه» می باشد و آزادی رفت و آمد فلسطینی ها از این مناطق و ورود به آنها با شیکه پیچیده ای از محلهای بازرسی نظامی به شدت محدود گردیده است و تنها افرادی که اجازه مسافرت ویژه از مقامات نظامی اسرائیلی دارند می توانند از آن محلها گذر کنند. ساخت شهرک نشین های یهودی در شرق بیت المقدس و اطراف آن اثر مخرب ویژه ای دارد و ترکیب جمعیتی شهر را به نفع یهودیان تغییر داده و از نظر جغرافیایی این شهر را از مناطق داخلی طبیعی کرانه باختری جدا کرده است.

در دوران اشغال این مناطق توسط اسرائیل، تعداد شهرکهای یهودی در سرزمینهای اشغالی به طور ثابتی افزایش یافته است یعنی با ساخت شهرکهایی «ما بین ۲۰۰۰ تا ۵۰۰۰ واحد در سال» در حالی که در سال ۱۹۷۲، تعداد ۸/۴۰۰ واحد شهرک نشین در سرزمینهای

انحصاری یهودی است «مصدره نماید، در ژولای ۱۹۸۰، اسرائیل تلاش نمود تا انصمام شرق بیت المقدس اشغال شده را از طریق صدور قانون بنیادی (Basic Law) تحکیم بخشد. بر این اساس، این شهر پایتخت ابدی اسرائیل اعلام گردید. در واکنش به این قانون شورای امنیت سازمان ملل متعدد با صدور قطعنامه ۴۷۸ از جمله اعلام می نماید که «تصویب قانون بنیادی توسط اسرائیل نقض حقوق بین الملل است و نمی تواند بر اعمال کنوانسیون چهارم ژنو بر سرزمینهای اشغالی از جمله قدس تأثیر گذارد.» و «اینکه همه اقدامات تقنی و اداری و اعمالی که از سوی اسرائیل، دولت اشغالگر، صورت گرفته است تا ماهیت و وضعیت این شهر را تغییر دهد باطل و بی اعتبار است و بایستی بی درنگ لغو شوند.» حقوق و رویه عملی اسرائیل در خصوص ساکنان سرزمینهای اشغالی شبیه قوانین حاکم بر شرق قدس اشغالی است با این استثناء که سرزمینهای اشغالی رسماً به خاک اسرائیل منضم نشده است. در عرض تعداد بیشماری از دستورات نظامی مشابه از سوی اسرائیل، برای غصب زمینهای زیادی از فلسطینیان صادر شده است که عملاً به انصمام دو فاكتو بخش عظیمی از سرزمینهای اشغالی منجر شده است. بدون آنکه جمعیت عظیم فلسطینی آن را با اعطای شهر وندی در جامعه خود جذب نماید. از سال ۱۹۶۷ تا کنون، صدھا تصمیم نظامی صادر گردیده اند که به مثابه بهانه ای در اجرای این سیاست به کار گرفته شده اند که شامل این موارد می شود: تصمیم نظامی شماره ۵۹ (۱۹۶۷) که به حکومت نظامی اسرائیل اجازه می دهد کلیه زمینهای ثبت نشده را بعنوان «زمین های دولتی» اعلام کند و در نتیجه استفاده از آنها را به مقامات اسرائیلی اختصاص می دهد. تصمیم نظامی شماره ۵۸ (۱۹۶۷) که مقامات اسرائیلی را به مصادره زمینهای آن دسته از افرادی که در خلال سرشماری ۱۹۶۷ غائب بوده اند قادر می سازد. تصمیم نظامی شماره ۵/۱۹۶۷ که به مقامات نظامی اسرائیل اجازه می دهد به صورت یکجانبه زمینهای فلسطینیها را «منطقه نظامی بسته» اعلام نموده و در نتیجه، استفاده از آنها را جز برای دولت ممنوع اعلام نماید. و تصمیم نظامی شماره ۲/۷۹۶ که به مقامات اسرائیلی اجازه می دهد زمینهای فلسطینیها را به مثابه بهانه ای در این مقصود اهداف «عمومی» مصادره کنند.

قابل اشاره است که علی رغم تفاقم صریح در ماده ۲۰ (بند ۷) موافقنامه موقت ۱۹۹۵ در خصوص کرانه باختری و نوار غزه که از اسرائیل می خواهد از انجام اعمالی که وضعیت این دو سرزمین را تغییر می دهد تا زمان اتمام نهایی مذاکرات خودداری نمای، اما اسرائیل به مصادره زمین های فلسطینیان در سرزمینهای اشغالی کماکان ادامه داده است. همانگونه که گفتیم، هدف از این مصادره ها تداوم استعمار سرزمینهای اشغالی است. شکنی وجود ندارد که بر اساس ماده ۱۴۷ کنوانسیون چهارم ژنو، سیاست انصمام وسیع انجام شده از سوی اسرائیل، که ذاتا بر اساس ماده ۴۷ باطل است و مصادره زمینهای فلسطینیها در سرزمینهای اشغالی «نقض عمدۀ» حقوق بین الملل بشرط دوستانه می باشد.

## ۲- شهرک نشین های یهودی

ماده ۴۹ کنوانسیون چهارم ژنو چنین مقرر می دارد «دولت اشغال کننده نمی تواند به نقل مکان یا انتقال قسمتی از نفوس کشوری خود به اراضی که اشغال کرده است مبادرت نماید.» بر اساس بند ۸ قسمت ب ماده ۸ اساسنامه دیوان بین المللی کیفری نیز این عمل بعنوان «نقض جدی قوانین و عرفهای قابل اعمال در مخاصمات مسلحه بین المللی» توصیف گردیده و می تواند به مسوولیت کیفری فردی منجر شود. همچنین بر اساس تفسیر رسمی صلیب سرخ بر کنوانسیون چهارم ژنو، هدف ماده ۴۹ «جلوگیری از اتخاذ رویه های موجود در جنگ جهانی دوم از سوی برخی قدرتها بود که بخششایی

اشغالگر تعهد حقوقی دارد تا از رفاه و امنیت جمعیت فلسطینی تحت کنترل خود محافظت نماید. این تفاوت در رفتار، بدون شک در نتیجه این واقعیت به وجود آمده که از سال ۱۹۶۷ اسرائیل دو سیستم متفاوت حقوقی در سرزمینهای اشغالی اعمال نموده است، سیستمی که «الگرا پاچکو» آنرا «ساختار شبه آپارتاید حقوقی» نام گذاری نموده است. در این ساختار، سیستمهای حقوقی و نظامی اسرائیل به طور همزمان در سرزمین های اشغالی اعمال می شوند و قابلیت اعمال هر کدام صرفاً با توجه به ملیت فرد مربوطه تعیین گردیده و به صورت مؤثیر مردم را در امتداد خطوط نژادی تقسیم می کند. بدین ترتیب، ساکنان یهودی شهرکها واقع در سرزمینهای اشغالی علاوه بر نقض ماده ۴۹ کتوانسیون چهارم زنون، دیگر اسناد حقوق بشر بین المللی و کتوانسیونهای کیفری بین المللی از جمله کتوانسیون بین المللی احmade کلیه اشکال تبعیض نژادی، اساسنامه روم و کتوانسیون بین المللی منع و مجازات جرم آپارتاید را نقض می کنند.

### ۳- قتل یا اعدام عمدی و فراغانونی

مانند کلیه سیستمهای حقوق داخلی که جرم قتل را منع می کنند ماده ۱۴۷ کتوانسیون چهارم زنون نیز «کشن عنید» اشخاص تحت حمایت را غیرقانونی می شمارد و چنین اقدامی را «نقض عنده» کتوانسیون می شناسد. همچنین بند ۱ بخش الف قسمت دوم ماده ۸ اساسنامه دیوان بین المللی کیفری «کشن عنید» اشخاص تحت حمایت در سرزمینهای اشغالی را بعنوان جناحت جنگی توصیف می کند.

اسرائیل از سال ۱۹۶۷ سیاستی را اعمال می کند که بر اساس آن کشن عمدی غیر نظامیان فلسطینی که در اعتراضات عمومی و تظاهرات مردمی علیه اشغالگران شرکت دارند را اجازه می دهد. این سیاست ابتدا در خلال انتفاضه ۱۹۸۷ - ۱۹۹۳ به کار گرفته شد و ده ها هزار نفر مضروب شده و یا با استفاده از سلاح آتشین یا گلوله های لاستیکی و فلزی مجرح شده و یا حتی به نقض عضو مبتلا گردیدند. همانگونه که قبلًا گفتیم، واکنش اسرائیل به انتفاضه الاقصی بسیار خشونت بارتر از انتفاضه قبلی بود. که در نتیجه آن بین فاصله زمانی آغاز انتفاضه در سپتامبر ۲۰۰۰ تا دسامبر ۲۰۰۲ تقریباً ۱۸۰۰ فلسطینی کشته شدند. که «اکثریت قاطع» آنها با سلاح آتشین هدف قرار گرفتند. بر اساس گزارش بت سلیم «دلیل اصلی مرگ این افراد سیاست عمدی بود که بر اساس آن در وضعیتها که سربازان اسرائیلی در خطر قرار نداده اند یا «وضعیتهای تهدید کننده جان» نیز وجود نداشت اجازه استفاده از آتش را می داد. بر اساس مقررات داخلی استفاده از آتش ارتش، اسرائیل به سربازان خود اجازه استفاده از اسلحه را تنها در «وضعیتهای تهدید کننده جان» می دهد اما در تعریف «تهدید کننده جان»، عمل سنگ پراکنی - سلاح عموماً مورد استفاده مردم غیر نظامی در اعتراضات سرزمینهای اشغالی - نیز قرار گرفته است. گزارشگر کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متعدد در گزارش خود راجع به هفت ماه اول انتفاضه الاقصی چنین می گوید «بسیاری از مرکها و جراحتها در نتیجه اصابت گلوله به سر و از کمر به بالا بوده است که نشان دهنده آن است که قصد و نیت سربازان، وارد نمودن ضربه جدی بدنبی بوده است و نه آنکه صرفاً به مهار تظاهرات و اعتراضات اکتفا کنند». غیر از رویه استفاده از آتش علیه مردم غیر نظامی تظاهر کننده، از سال ۱۹۶۷ اسرائیل سیاست اعدام غیر قانونی و ترور فعالان سیاسی

اشغالی وجود داشته در سال ۱۹۹۲ این تعداد به ۲۵۰۷۸۴ واحد رسیده است. همچنین علی رغم آنکه اسرائیل در موافقنامه موقعت، متعهد گردید تا از تغییر وضعیت سرزمینهای اشغالی تا زمان تعیین وضعیتنهای مذاکرات با ساف خودداری نماید اما از آغاز روند صلح در ۱۹۹۳، تعداد شهرک نشینها به نرخ بی سابقه ای رسیده است. و جمعیت شهرک نشینان یهودی در فوریه ۲۰۰۲ در سرزمینهای اشغالی به مزد ۳۸۴ هزار نفر رسیده است و نشانه ای از کاهش آن به چشم نمی خورد. همچنین از زمان انتخاب آریل شارون، نخست وزیر جدید اسرائیل در ژانویه ۲۰۰۱، وی دستور ساخت بیش از ۵۰ شهرک جدید را در زمینهای مصادره شده فلسطینی صادر نمود. در کرانه باختری و از جمله شرق بیت المقدس نیز ۳۷۶ هزار یهودی در ۱۴۱ شهرک و در میان تقریباً ۲ میلیون فلسطینی زندگی می کنند. این در حالی است که مجموع زمینهایی که شهرکها بر روی آن ساخته شده اند (علاوه بر زمینهای مجرأ آنها)، جاده های فرعی و دیگر زمینهای تحت کنترل مقامات نظامی اسرائیل) در صد کل زمین های کرانه باختری را تشکیل می دهد. در نوار غزه - که تنها ۱۴۰ کیلومتر مربع مساحت دارد ۷ هزار یهودی در ۲۰ در صد از زمینها آن زندگی می کنند و در بقیه مساحت این سرزمین تقریباً ۱/۷ میلیون فلسطینی ساکن هستند که اکثریت قاطع آنها، پناهندگان بینوایی هستند و این ناحیه را به یکی از متراکم ترین اماکن جمعیتی در جهان مبدل نموده

## اسرائیل از سال ۱۹۶۷ سیاستی را اعمال می کند که بر اساس آن کشن عمدی غیر نظامیان فلسطینی که در اعتراضات عمومی و تظاهرات مردمی علیه اشغالگران شرکت دارند را اجازه می دهد

علاوه بر محدودیت شدید در میزان منابع مادی در دسترس برای جمعیت بومی فلسطینی در سرزمینهای اشغالی، شهرک نشین های یهودی عامل کمبود آب شدید برای فلسطینیها هستند. بسیاری از این شهرکها «نسبت به سفره های زمینی آب واقع در کرانه باختری در موقعیت استراتژیک دسترسی مستقیم بدان قرار دارند. اسرائیل از سال ۱۹۶۷ در توزیع آب، سیاستی «آشکارا ناعادلانه» اتخاذ نموده است. برای نمونه ساکنان یهودی شهرکها شش برابر فلسطینیها سرانه آب مصرفی دارند. در حالیکه ۲۸ جامعه فلسطینی به شیوه آب متصل نشده اند.

مسئله دار تر از مشکل آب، مسئله امنیتی است. از سال ۱۹۶۷، ارتش اسرائیل ساکنان یهودی را به اسلحه مجهر نموده است که معمولاً از آن برای به وحشت انداختن فلسطینیها در سرزمین اشغالی استفاده می شود. در فاصله زمانی بین دسامبر ۱۹۸۷ تا مارس ۱۹۹۱ «۲۰۰۱ کودک توسط ساکنان یهودی کشته شده اند.» فلسطینی از جمله ۲۳ کودک توسط ساکنان یهودی کشته شده اند. همانگونه که سازمان حقوق بشر اسرائیلی بت سلیم، گزارش داده است، اعمال خشونت این ساکنان با (رضایت ضمی) مقامات نظامی اسرائیل همراه بوده است و این مقامات به ندرت کسی را مجازات نموده اند و در مواردی نیز که مجازات اعمال شده است، شدت آن بسیار کم بوده است. این در حالی است که اسرائیل بعنوان قدرت

قرار داده است. و این اقدام اسرائیل را در راستای «تلاش نادرست این رژیم در منع ارسال گزارش روزنامه نگاران بخاطر جلوگیری از اثرگذاری آنها بر میلیونها انسان در سراسر جهان» ارزیابی نموده است. در طول ایام انتفاضه‌الاقصی، حداقل ۳ روزنامه نگار با آتش سربازان اسرائیلی کشته و چند نفر دیگر زخمی شدند. در پی وقوع این حوادث کمیته با اعلام «کرانه باختری بعنوان بدترین مکان دنیا برای روزنامه نگاران» به حمایت سریع از آنان پرداخت. سیاست هدف قرار دادن کارکنان رسانه‌ها و روزنامه نگاران از سوی اسرائیل - که بر اساس ماده ۴ کنوانسیون چهارم ژنو همگی افراد تحت حمایت هستند - نگرانی جدی را ایجاد کرده است نه تنها از این نظر که هدف قرار دادن مستقیم آنها نقض عده مقررات کنوانسیون است، بلکه بدین دلیل مهمتر که این عمل مانع از تهیه خدمات پزشکی و ارسال گزارشات بین المللی می‌گردد. بدیهی است که تامین هر کدام از خدمات فوق الذکر در تضمین حمایت از منافع جمعیت غیر نظامی در سرزمین‌های اشغالی اهمیت حیاتی دارد.

#### ۴- شکنجه یا رفتار غیر انسانی

حقوق بین الملل ممنوعیت مطلق بر استفاده از شکنجه یا رفتار غیر انسانی وضع نموده است. و چنین ممنوعیت مطلقی بدین معناست که حق حمایت در برابر چنین سوء استفاده‌هایی، در همه اوضاع و

و رهبران گروههای مقاومت فلسطینی در سرزمینهای اشغالی را دنبال کرده است. بر اساس گزارش اخیر سازمان اعفو بین الملل، «اسرائیل سالها سیاست ترور مخالفان سیاسی خود را دنبال کرده است. از آنجا که اعدامهای غیر قضایی در سطح جهانی محکوم گردیده است بسیاری از حکومتها که اقدام به ترور می‌نمایند این کار را در خفا انجام داده و نقش خود را در آن انکار می‌کنند اما حکومت اسرائیل ترجیح می‌دهد از «قتل هدفمند» و «اقدامات پیشگیرانه» (یا اقدامات پیش گیرانه دقیق) بجای «اعدامهای غیر قضایی» صحبت کند. اعضاء حکومت اسرائیل نیز چنین قتلها بی رعنوان سیاست عمدی حکومتی که بر اساس دستورات دولتی انجام می‌شود تأیید نموده‌اند.»

در طول دوره اشغال، شیوه‌های مورد استفاده اسرائیل در ارتکاب این اعمال شامل تیراندازی از خفا، جوخه‌های مرگ مخفی، و خصوصاً در قیام اخیر - استفاده از سلاحهای سنگین مانند شلیک راکت از هلیکوپترهای آپاچی یا شلیک موشک از جت‌های ۱۶ بوده است. از سپتامبر ۲۰۰۰ حداقل ۷۲ فعال فلسطینی با استفاده از این شیوه‌ها ترور شده‌اند. بعلاوه حداقل ۲۰ عابر پیاده از جمله ۵ کوکد) در نتیجه این حملات کشته شده‌اند. هر چند مقامات نظامی اسرائیلی مدعی اند آنهایی که به صورت غیر قضایی کشته شده‌اند بخاطر شرکتشان در قتل اسرائیلی‌ها، اهداف مشروع نظامی هستند. اما هیچ مدرکی دال بر اثبات جرم آنها ارائه نشده است همچنین حق آنها به پاسخ گویی و دفاع از خود رعایت نشده است.

همانگونه که کمیسیون حقوق بشر ملل متحد نیز خاطرنشان نموده است در فقدان مدارک اثبات کشته خلاف آن، خصیصه غیر نظامی بودن این اهداف همچنان باقی می‌ماند و آنان از وضعیت و حقوق اشخاص تحت حمایت بر اساس کنوانسیون چهارم ژنو برجوردار خواهند بود. بهر حال در حقوق مخاصمات مسلحانه «مبانی قانونی» (برای کشتن افراد تحت حمایت بر مبنای اتهام و یا حتی بر اساس شواهد فرضی وجود اقدامات تهدید کشته از سوی آنان و یا کارهای محتمل آنها» وجود ندارد. بر این مبنای چنین اعدامهای غیر قضایی که به «کشتن عمدی» بر اساس ماده ۱۴۷ کنوانسیون چهارم ژنو منجر شده بر اساس حقوق بین الملل جنایت جنگی هستند. تأسف بارتر از این اقدام، رویه اسرائیل در هدف قرار دادن آمبولانسها، کارکنان خدمات پزشکی و روزنامه نگاران در خلال انتفاضه‌الاقصی در سرزمین‌های اشغالی می‌باشد. بر اساس گزارش بت سلیم از تاریخ ۲۸ فوریه تا ۱۲ مارس ۲۰۰۲ «حملات عمدی (اسرائیل) به تیمهای پزشکی و منع آنان از مداوای مجروحان و بیماران بی‌سابقه بوده است». در آن دوران به تهایی ۵ نفر از کارکنان پزشکی فلسطینی در حالیکه بر سر کار خود بودند کشته شدند که در میان آنها از جمله رئیس جامعه صلیب سرخ فلسطین در چنین به همراه چند نفر دیگر قرار دارد و تعدادی از آنها نیز بشدت زخمی شدند.

تحقیقات صورت گرفته از سوی بت سلیم، دیده بان حقوق بشر و صلیب سرخ نشان می‌دهد که انجام این اعمال (بخش اساسی سیاست اسرائیل) در سرزمین‌های اشغالی بوده است. بر اساس گزارش اعفو بین الملل بین ۲۹ مارس تا ۵ آوریل ۲۰۰۲ اسرائیل مانع از انجام وظیفه بیش از ۳۵۰ آمبولانس در حمل مجروحان و بیماران شده و ۱۸۵ آمبولانس نیز هدف آتش نظامیان اسرائیلی قرار گرفته اند. در نتیجه این حملات به وسائل و اماکن آن، صلیب سرخ در تاریخ ۵ آوریل ۲۰۰۲ «محدویت رفت و آمد کارکنان خود در کرانه باختری را تا کمترین حد ممکن» اعلام نمود. کارکنان رسانه‌های بین المللی نیز از رفتار بهتری برخوردار نبودند. فدراسیون بین المللی روزنامه نگاران مرتباً اسرائیل را بخاطر هدف قرار دادن پرسنل رسانه‌ها و اخراج آنها از سرزمینهای اشغالی مورد انتقاد

## اسرائیل هرگز نیت استعماری خود را با طرح برنامه ۳۵ ساله انضمام و مصادره زمینهای فلسطینها در سرزمین‌های اشغالی پنهان نکرده است. شبیه سیاست یوشو در دوران قبل از ۱۹۴۸، برنامه ریزان دولت اسرائیل از ۱۹۶۷ با اسکان انحصاری یهودیان در سرزمینهای اشغالی خواسته اند تا وضعیتی عملی را بوجود آورند (fait accompli) تا هرگونه عقب نشینی آتی نیروهای اشغالگر را ناممکن نمایند

احوال حقی غیر قابل تعليق (Non-derogable) است. در این چهارچوب است که «شکنجه یا رفتار غیر انسانی» در ماده ۱۴۷ کنوانسیون چهارم ژنو بعنوان «نقض عده» درج شده است. همین طور، بند ۲ بخش الف قسمت ۲ ماده ۸ اسنادنامه دیوان بین المللی کیفری «شکنجه یا رفتار غیر انسانی» اشخاص تحت حمایت در سرزمین‌های اشغالی را جنایت جنگی می‌داند.

اسرائیل از ۱۹۶۷ تاکنون در سرزمین‌های اشغالی و در خصوص هزاران بازداشتی سیاسی فلسطینی به صورت سیستماتیک مبادرت به انجام شکنجه و دیگر رفتارهای غیر انسانی نموده است اگر چه انتساب این اعمال به خود را انکار می‌کند. در سال ۱۹۸۷، یک کمیسیون تحقیق قضایی اسرائیلی (کمیسیون لانداؤ) (commission landau) عهده دار تحقیق در خصوص صحت ادعاهایی شد که سرویس امنیتی عام اسرائیل را (Gss) متهم به انجام چنین اقداماتی می‌دانست. کمیسیون لانداؤ فاش نمود «که بین سالهای ۱۹۷۱ تا ۱۹۸۶ Gss به صورتی سیستماتیک از فشار فیزیکی بر متهمان فلسطینی در بازجوئیها برای گرفتن اعتراف استفاده نموده و همین اعترافات مبنای صدور آراء محاکم در دادگاههای نظامی قرار گرفته است. هر چند کمیسیون شیوه‌های مورد استفاده Gss در این دوران اعلام نکرد. اما خاطرنشان نمود که در اقدامات آسیب رسانی عمده کیفری به بازداشتیان فلسطینی به صورتی

اقدامات مورد استفاده توسط *Coss* از جمله فشارهای روحی و فیزیکی مدرن را غیر قانونی اعلام نماید. دیوان عالی اسرائیل نیز استفاده از شکنجه توسط *Coss* را غیر قانونی دانست. با این وجود رفتار اسرائیل بازداشتیان فلسطینی در خلال انتفاضه‌الاقصی نشان دهنده بی توجهی کامل به این رأی بود.

بر اساس گزارش عفو بین الملل از سپتامبر ۲۰۰۰ «تعداد فراینده ای از موارد اعمال شکنجه ثبت شده است.» از ۲۹ مارس تا ۱۰ آوریل ۲۰۰۲، بیش از ۴ هزار فلسطینی بازداشت شده اند، صدها نفر اذیت و آزار شده و با اغلب بازداشتیان رفتار ظالمانه و تحقیر آمیزی شده است. در نوامبر ۲۰۰۱، کمیته منع شکنجه ملل متحد چنین گزارش داد «اعوامی از زیادی در خصوص ارتکاب شکنجه و بدرفتاری از سوی نهادهای اجرا کننده قانون (اسرائیل) صورت می گیرد» از جمله استفاده از شیوه هایی که توسعه دیوان عالی در ۱۹۹۹ غیر قانونی اعلام گردید. در این راستا کمیته «از اسرائیل می خواهد تا برای جلوگیری از چنین سوءاستفاده هایی اقدام کند.» اخیراً اسرائیل دستورات نظامی جدیدی صادر کرده است که بر اساس آن، اختیارات وسیعی در خصوص بازداشت و دستگیری به نظامیان داده می شود. از جمله دستوری که در ۱۵ آوریل ۲۰۰۲ صادر شد حاوی اثر عطف به ماسبق بودن است که بر اساس آن «هر فلسطینی که در روز ۲۹ مارس ۲۰۰۱ یا بعد از آن بازداشت شده است را می توان به مدت ۱۸ روز قبل از حضور در دادگاه در بازداشتگاه نگاه داشت.» و اینکه «در آن مدت ۱۸ روز بازداشت، بازداشتی حق ملاقات با وکیل را نخواهد داشت.»

در واکنش به این دستور، بت سلیم تقاضایی تسلیم دیوان عالی اسرائیل نمود و از آن دیوان خواست تا «به بازداشتیان اجازه ملاقات با وکیل داده شود و همچنین دادگاه استفاده از زور فیزیکی علیه بازداشت شده را در طول بازجویی منع نماید.» پس از جلسه اختصاری در ۷ آوریل ۲۰۰۲، سه قاضی یکی از شبعت دادگاه درخواست رارد نمودند و استدلال دولت را مورد پذیرش قرار دادند که در شرایط و اوضاع احوال جاری سرزمنهای اشغالی «اجازه ملاقات با وکیل به بازداشتیان فلسطینی غیر ممکن است.» و در خصوص مساله شکنجه نیز دیوان بررسی موضوع را رد نمود.

## ۵- فراهم آوردن موجبات رنج عظیم یا صدمه شدید به جسم یا سلامتی

ماده ۱۴۷ کتوانسیون چهارم زنون «ایراد دردهای شدید به طور عمدى یا لطمہ به تمامیت جسمی یا به سلامتی اشخاص تحت حمایت» را ممنوع می کند و آنرا بعنوان «نقض عمدہ» کتوانسیون شناسایی می کند. همچنین بند ۳ قسمت الف بخش ۲ ماده ۸ اساسنامه دیوان بین المللی کفری نیز «فراهم آوردن موجبات رنج عظیم یا صدمه شدید به جسم یا سلامتی» به اشخاص تحت حمایت در سرزمین اشغالی را جنایت جنگی می داند.

روشن است که این جرم خاص می تواند کلیه نقضهای عمدی کتوانسیون را در برداشته باشد. شکی نیست که اثر اشغال نظامی تداوم یافته سرزمنهای اشغالی توسط اسرائیل «موجبات رنج عظیم» و «صدمه شدید به جسم یا سلامتی» میلیونها فلسطینی تحت اقتدار اسرائیل را فراهم آورده است. که در این میان می توان گفت حق فلسطینیها به حیات، آزادی، مسکن، اموال، غذاء، مراقبت بهداشتی کافی و آموزش از سال ۱۹۶۷ تاکنون بدون وقفه نقض شده است. در این میان بایستی توجه خاصی به سیاستهای متعدد اسرائیل داشت که به صورتی آگاهانه از سوی این دولت به منظور مجازات جمعی فلسطینیان تعقیب می شود. از جمله برخی از رسواترین این موارد می توان به استفاده اسرائیل از آتش در مناطق شهری و منطقه ای در

علی رغم این یافته ها، کمیسیون لاندائو این موضع را اتخاذ می کند که «دولت اسرائیل بایستی درک کند که برخی شیوه های فشار قابل قبول است بنابراین بایستی تکنیکهای مجاز را تدوین نموده و به دقت بر آنها نظارت کند.» بدین ترتیب کمیسیون به مقامات اسرائیلی توصیه نمود که «از شیوه های نوین فشار فیزیکی» در بازجویی از زندانیان سیاسی فلسطینی استفاده نماید. متعاقب صدور نظریه کمیسیون در نوامبر ۱۹۸۷، دولت اسرائیل توصیه های کمیسیون لاندائو را تأیید نمود.

اثرات توصیه های کمیسیون لاندائو بلا فاصله پس از آغاز انتفاضه ۱۹۸۷ - ۱۹۹۲ آشکار گردید. از آنجا که این توصیه ها، استفاده از «فشار فیزیکی» بر اشخاص متهم به «خرابکاری سیاسی» را اجازه می داد. لذا هزاران فلسطینی در سرزمینهای اشغالی به صورتی خودسرانه بازداشت شده و برای دخالت در اقدامات خرابکارانه مورد شکنجه قرار گرفتند. اقدامات خراب کارانه از جمله شامل «مشارکت در تظاهرات ده نفره یا بیشتر از آن با اهداف سیاسی، بر افراشتن پرچم یا نشانهای احزاب مطرح سیاسی، در اختیار داشتن کتابهای ممنوعه یا هر نوعی که از نظر مقامات نظامی ممنوع بوده و ابراز هر نوع حمایت یا پشتیای از فعالیتهای «سازمانهای متحاص» می شد. بنا بر تعدادی از مطالعات مستقل انجام شده از

از جمله شیوه های حقوقی ظاهری که برای توجیه این انضمام و مصادره غیر قانونی مورد استفاده قرار گرفته است، می توان به دستور نظامی شماره ۲۰ (۱۹۶۷) اشاره نمود که به مقامات اسرائیلی اجازه می دهد تا به صورت خودسرانه هر ناحیه ای را «منطقه نظامی بسته، اعلام نموده و کلیه استفاده ها از آن را به دولت انتقال دهند

سوی گروههای مانند عفو بین الملل، دیده بان حقوق بشر، بت سلیم والحق، شیوه های شکنجه مورد استفاده در بازجوییها شامل شوک الکتریکی، کتک زدنها و حشتناک (که اغلب با وسایلی همچون باطوم و قنداق تفنگ انجام می شد) به تمام قسمتهای بدن از جمله کف پا، اعضاء کمر به بالا و اندام جنسی، اذیت و آزار جنسی از جمله لواط، خاموش نمودن سیگار بر بدن، خشونتهاهی تکان دهنده، اقدام به خفه نمودن، قرار دادن مداوم بدن در یک حالت، قرار دادن مداوم فرد در دماهای زیاد از جمله استفاده از واحدهای سرددخانه، بی خواهی دادن مداوم، محرومیت از توالت و تهدید به مرگ و تهدید به تجاوز به عنف شخص بازداشت شده یا واپستان مؤنث وی می بود. بر اساس گزارش دیده بان حقوق بشر، از سال ۱۹۸۷ هر سال به طور متوسط میانگین ۴ تا ۶ هزار فلسطینی توسط اسرائیل مورد بازجویی قرار می گرفتند. که بسیاری از این افراد «در خلال روند بازجویی و یا در نتیجه آن» می مردند. علاوه بر حمایت صریح از شکنجه و دیگر رفتارهای غیر انسانی از جمله در برخی قضایا مطرح شده در سال ۱۹۹۶ که از سوی مقامات دولتی اعلام می شد دیوان عالی اسرائیل «استفاده از زور فیزیکی علیه بازداشتیان (فلسطینی) را اجازه داد.» متعاقب جنبش بین المللی گسترشده ای که این سیاست را مورد انتقاد قرار می داد، قضیه ای در سال ۱۹۹۹ در دادگاه مطرح گردید که در آن از دادگاه خواسته شد

موارد اعلام حکومت نظامی، اعمال محدودیتهای شدید بر آزادی رفت و آمد در سرزمین های اشغالی که همه فلسطینیان را ملزم به در اختیار داشتن اجازه ویژه مسافرت از مقامات نظامی اسرائیل می نماید تا از حدود ۱۲۰ تا ۱۵۰ بازارسی نظامی این رژیم که روستاهای شهرهای فلسطینی را از همدیگر جدا می کند بگذراند. و همچنین می توان به تخریب خانه های فلسطینی اشاره داشت - که عموماً بدون اخطار قابلی و در شب صورت می گیرد - و متعلق به خانواده هایی هستند که جوانان آنها متهم به «سنگ پراکنی» به سوی سربازان اسرائیلی «در تظاهرات عمومی علیه اشغال هستند.

انتفاضه الاقصی با رشد فزاینده اعمال سیاستهای مجازات دسته جمعی از سوی اسرائیل همراه بود که «رونچ عظیم یا صدمه شدید به جسم یا سلامتی فلسطینیها در سرزمین اشغالی» وارد آورده. این سیاستها از جمله شامل حملات عمومی به کارکنان پزشکی، آمبولانسها، کلینیک ها و بیمارستانها، منع یا محدودیت دسترسی به کمکهای پزشکی که به مرگ منجر می شود و انکار مراقبتهاي بهداشتی اولیه و ثانویه و ....، بمبارانهای منظم و هدفمند، هدف قرار دادن غیر نظامیان در مناطق غیر نظامی، پرواز منظم بر فراز مناطق غیر نظامی با هلیکوپتر و هوایپماهای اف ۱۶، ورود به این مناطق با تانک، افراد مسلح و سربازان، استفاده از خانه ها و مدارس بعنوان پستهای نظامی برای انجام حملات بیشتر علیه غیر نظامیان، نابودی اموال، تخریب و غارت، قتل و ایراد صدمه و رفتارهای تحفیر آمیز گوناگون با غیر نظامیان توسط نیروهای اسرائیلی در پستهای بازرسی» می باشد.

بعلاوه همانگونه که گزارشگر ویژه کمیسیون حقوق بشر خاطرنشان نموده است، «مقامات اسرائیلی آشکارا استراتژی محدود نمودن اقتصاد فلسطینیان را با هدف و منظور اثر گذاری بر کنترل اجتماعی آنان» در مناطق اشغالی برگزیده اند. اثر این سیاست - که ریشه در اعمال محاصره جامع نظامی شهرها و روستاهای فلسطینی دارد - افزایش نرخ فقر شدید در سرزمینهای اشغالی از ۲۱٪ درصد در سپتامبر ۲۰۰۰ به ۳۱٪ درصد در پایان سال ۲۰۰۱ بوده است. در نتیجه از سپتامبر ۲۰۰۰ تا مارس ۲۰۰۱، «تعداد فلسطینیهایی که با در آمد روزانه کمتر از ۲ دلار زندگی می کردند از ۶۵۰ هزار به یک میلیون نفر رسیده است. بر اساس گزارش سپتامبر ۲۰۰۲ که توسط هماهنگ کننده ویژه روند صلح خاورمیانه صادر شد این رقم به حداقل ۶۰ درصد جمعیت فلسطینی در سرزمینهای اشغالی یعنی تقریباً دو میلیون نفر رسیده است. در تلاش برای رفع این بحران انسانی «برنامه جهانی غذا» بر اساس برنامه «رزرو غذایی اضطراری» در میان ۱۳ هزار خانواده (جدیداً فقیر شده) که شامل جمعیت عمدۀ پناهندگان فلسطینی در سرزمینهای اشغالی نمی شود گندم توزیع نموده است. UnRWA در گزارش خود می گوید که این نهاد، «برای تأمین مایحتاج اساسی غذایی» برای اردوگاههای پناهندگان در سرزمینهای اشغالی تلاش می نماید. حقوق دان اسرائیلی بارها اعلام نموده اند که این سیاست تحریم اقتصادی عنصر اساسی «جنگ فرسایشی» علیه فلسطینیها می باشد و با هدف «به گرسنگی کشاندن آنها» تعقیب می شود.

## ۶- اخراج یا انتقال غیر قانونی

ماده ۴۹ کنوانسیون چهارم زنون چنین مقرر می دارد: «انتقال اجباری دسته جمعی یا انفرادی و نقل مکان اشخاص مورد حمایت از اراضی اشغال شده .... به هر علتی ممنوع است». همچنین ماده ۱۴۷ کنوانسیون چهارم زنون «انتقال غیر قانونی یا اخراج» اشخاص تحت حمایت از سرزمینهای اشغالی را ممنوع نموده و اثرا «نقض عده» کنوانسیون تلقی می نماید. به همین ترتیب بند ۷ قسمت الف بخش

۲ ماده ۸ اساسنامه دیوان بین المللی دادگستری «اخراج یا انتقال غیر قانونی» اشخاص تحت حمایت از سرزمینهای اشغالی را جنایت جنگی تلقی می نماید.

شايد بیش از دیگر مقررات کنوانسیون چهارم زنون، مقررات مربوط به اخراج یا انتقال غیر قانونی بیشترین ارتباط را با وقایع جنگ جهانی دوم دارد. همانطور که قبل اشاره شد در زمان اشغال اروپا توسط آلمان نازی، میلیونها انسان از خانه های خود اخراج گردیده و از خانواده های خود جدا شده و برای بردگی به اردوگاههای کار و یا مرگ منتقل شدند. با یادآوری این وقایع، بنیانگذاران کنوانسیون چنین ممنوعیتی را هم در ماده ۴۹ و هم در ماده ۱۴۷ درج کردند تا تضمین نمایند که دول اشغالگر آینده مطلقاً از اخراج یا انتقال اشخاص تحت حمایت به هر دلیل خودداری می کنند. بر اساس تفسیر رسمی صلیب سرخ بر کنوانسیون چهارم زنون «ممنوعیت انتقال قهقهی» مطلق است و جز در خصوص موارد مندرج در بند ۲، هیچ گونه استثنای مجاز نیست. بند ۲ ماده ۴۹ به دولت اشغالگر اجازه می دهد تا اگر «امنیت جمعیت ایجاد نماید یا دلایل ضرورت نظامی چنین مقرر دارد». ناحیه ای را تخليه نماید. اما از لحن این ماده چنین بر می آید که این نوع تخليه اخراج یا انتقال نیست و بهر حال باقیستی وقت باشد براساس تفسیر صلیب سرخ «اشخاص تحت حمایت که تخليه می شوند به محض آنکه مخاصمه در آن ناحیه پایان پذیرد

## اسرائیل از سال ۱۹۶۷ به صورتی مدام، مقررات کیفری مندرج در کنوانسیون چهارم زنون را در برخورد با بازداشتیان فلسطینی در سرزمینهای اشغالی نقض کرده است. شدیدترین نوع از موارد نقض این مقررات در رویه بازداشتی اداری روی داده است که «این نوع بازداشتها بدون اتهام یا محکمه صورت گرفته و دستگیری بدون حکم قضایی و تنها با یک دستور اداری انجام شده است

باقیستی به خانه های خود برگردانده شوند». از سال ۱۹۶۷ اخراج و انتقال از سرزمینهای اشغالی (یکی از خشن ترین مجازات‌هایی بوده است که توسط اسرائیل علیه فلسطینیان به کار رفته است). بعنوان اعمال یک برنامه سیاسی، دستورات اخراج اسرائیل معمولاً ماهیت اختصاری داشته است و هیچ گونه شناسن تجدید نظر خواهی رانداده و صدور آن از سوی مقام صادرکننده، قطعی بوده است. همانگونه که رابت می گوید «فلسطینهای اخراج شده از سرزمینهای اشغالی را می توان در دو دسته وسیع قرار داد «رهبران سیاسی و افراد متهم به دخالت مستقیم در فعالیتهای خصمante» بدون شک گروه نخست بیشتر تحت تأثیر سیاست اخراج اسرائیل قرار گرفته اند.

سیاست اخراج، طیف وسیعی از روش فکران و نخبگان فلسطینی را در بر می گیرد. این گروه از جمله شامل حقوق دان، اساتید دانشگاه، معلمان، پژوهشگان، فعالان اتحادیه های کارگری، رهبران مذهبی و فعالان حقوق بشر می باشند. هر چند مطالعه جامعی که در بردارنده تعداد دقیق فلسطینهای اخراج شده توسط اسرائیل تا زمان حاضر باشد در دست نیست، اما یک منبع آمریکایی این تعداد را بین سالهای ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۹، ۱۱۰۰ نفر برآورده می کند. همچنین یک منبع معتبر اسرائیلی می گوید حداقل ۲ هزار نفر فلسطینی تنها بین سالهای ۱۹۶۷ تا ۱۹۸۶ از کرانه باختیری اخراج گردیده اند. همچنین حکومت اسرائیل صدها نفر را در خلال انتفاضه ۱۹۸۷-۱۹۹۳ در تلاش برای

حق «برخورداری از یک نفر و کیل مدافعه ذی صلاح که خود انتخاب کند و اینکه مدافع مزبور بتواند آزادانه با متهم ملاقات نماید»<sup>۴۵۳</sup> و حق «استیناف خواستن متهم از محکومیت خود»<sup>۴۵۴</sup> را مقرر می‌دارد. همچنین ماده ۱۴۷ کنوانسیون چهارم ژنو، دولت اشغالگر را از «محروم نمودن اشخاص تحت حمایت از حق دادرسی منظم و بی طرف» بازداشت و ایجاد چنین محرومیتی را «نقض عده» کنوانسیون تلقی می‌کند.<sup>۴۵۵</sup> به همین ترتیب بند ۶ قسمت الف بخش ۲ ماده ۸ اساسنامه دیوان بین المللی کیفری، «محروم کردن عمدی اشخاص مشمول حمایت از حق محاکمه عادلانه و قانونی» را جنایت جنگی می‌داند.<sup>۴۵۶</sup>

سرائیل از سال ۱۹۶۷ به صورتی مداوم، مقررات کیفری مندرج در کنوانسیون چهارم ژنو را در برخورد با بازداشتیان فلسطینی در سرزمینهای اشغالی نقض کرده است. شدیدترین نوع از موارد نقض این مقررات در رویه بازداشت‌های اداری روی داده است که «این نوع بازداشت‌ها بدون اتهام یا محاکمه صورت گرفته و دستگیری بدون حکم قضایی و تنها با یک دستور اداری انجام شده است». براساس مقررات اضطراری دفاعی سرائیل به شماره‌های ۱۰۸ و ۱۱۱ (۱۹۴۵) فرماندهان نظامی محلی می‌توانند به صورت یکجانبه دستور بازداشت اشخاص تحت حمایت در سرزمینهای اشغالی را صادر نمایند. حکومت پیشین سرائیل اعلام می‌داشت که «بازداشت‌های اداری تنها در مواردی صورت می‌گیرد که مدارک قویی وجود دارد که فرد مربوطه اعمال غیرقانونی مرتكب شده است که خطیر برای امنیت کشور در بردارد». اما همانگونه که بت سلیم گفته است «مقامات سرائیلی به بازداشتیان یا وکلای آنها دلیل بازداشت را اطلاع نداده اند لذا بررسی صحبت اتهامات و دلایل بازداشت آنها غیرممکن است». «علاوه «دستورات بازداشت ممکن است به صورت نامعینی برای دوره‌های بیش از ۶ ماه تمدید گردد.» و فرماندهان نظامی سرائیل «بدون اطلاع قضایی» چنین کاری را صورت می‌دهند. همانگونه که عفو بین الملل خاطرنشان نموده است از سال ۱۹۶۷ تعداد بسیاری از بازداشتیان اداری فلسطینی، زندانیان و جدان بوده اند که بخطیر «بیان مسالمت آمیز حق آزادی بیان و اجتماع خود» دستگیر شده اند. در طول دوره اتفاقه ۱۹۸۷-۱۹۹۳ «تعداد تقریبی فلسطینیهایی که به صورت اداری بازداشت شده اند بیش از ۵۰۰۰ نفر بوده است. این گروه از جمله شامل دانشجویان، کارگران، فعالان حقوق بشر، روزنامه نگاران، اتحادیه های کارگری و معلمان می‌باشد.» می‌توان گفت از زمان امضاء موافقتنامه صلح در ۱۹۹۳، رویه بازداشت اداری در سرزمینهای اشغالی بدون وقفه تداوم داشته است. براساس گزارش بت سلیم، سرائیل بین سالهای ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۹ «حدود هزار فلسطینی را در دوره های دو تا پنج و شش ماهه بازداشت کرده است.» و تعجب برانگیز نیست که اتفاقه‌های اقصی با افزایش قابل توجهی در میزان بازداشتیان اداری فلسطینی همراه بوده است. در تاریخ ۵ مه ۲۰۰۲، مقامات سرائیل به دیوان عالی اطلاع دادند که نزدیک به یک هزار نفر در بازداشت هستند. که در میان آنها عبدالرحمٰن الاحمر یک فعال محلی حقوق بشر و فعال سابق بت سلیم وجود داشت که در تاریخ ۲۳ مه ۲۰۰۲ بدون وجود هیچ گونه اتهام یا محاکمه آزاد گردید و مدت ۳۲۵ روز را در زندان به سر می‌برد.

در خصوص آن دسته از فلسطینیهایی که در سرزمینهای اشغالی از سوی سرائیل محاکمه می‌شوند، شرایط سخت تری حاکم است. زیرا پرونده این افراد توسط قانون نظامی سرائیل بررسی شده و بازداشتیان فلسطینی نزد ادگاههای نظامی سرائیل محاکمه می‌شوند. براساس گزارش عفو بین الملل، عدالت اجرا شده توسط این محاکم، «کاملاً خدشه بردار» است. برای مثال «قضات و دادستانها،

سرکوب مقاومت» در برابر اشغال، تبعید نموده است که در درجه اول، این اشخاص رهبران بالقوه انقلاب مردمی تلقی می‌شوند. فاحش ترین نمونه از این دست تبعیدها در ۱۷ دسامبر ۱۹۹۲ روی داد و در این تاریخ بیش از ۴۰۰ فلسطینی (که در میان آنها اساتید دانشگاه، حقوقدانان، معلمان و رهبران مذهبی وجود داشت) به صورت دسته جمعی به لبنان اخراج شدند.

جامعه بین المللی - از طریق نهادهای ملل متحد همچون شورای امنیت و مجمع عمومی - با قاطعیت بر مبنویت سیاست اخراج اسرائیل تأکید نموده است و آنرا نقض صریح حقوق اشغال مسلحه در کل و کنوانسیون چهارم ژنو به صورت خاص دانسته است. از سوی دیگر هم حکومت اسرائیل و هم دیوان عالی آن از این سیاست به دلایلی چند حمایت کرده اند. از جمله با این استدلال که اخراج این افراد از سرزمینهای اشغالی «با آنچه که در جنگ دوم جهانی روی داد در ماهیت متفاوت است و به خاطر رسیدن به اهدافی متفاوت از جنگ دوم جهانی انجام شده است» و همچنین اعدا شده است که اخراجیان فلسطینی «اشخاص تحت حمایت» براساس کنوانسیون چهارم ژنو نیستند.

بت سلیم چنین گزارش می‌دهد که از زمان امضاء موافقتنامه صلح در ۱۹۹۳، اسرائیل از این دسته «اقدامات سخت و بی رحمانه» اخراج یا انتقال استفاده نکرده است. اما همانگونه که «ماسالها» می‌گوید

## اسرائیل از ۱۹۶۷ «به صورت وسیع و فاحشی متن و روح» کنوانسیون چهارم ژنو را بدون هیچ گونه مانع و رادعی از جمله باارتکاب سیستماتیک جنایات جنگی عمدی نقض نموده است و در کنار آن واکنش غیر مؤثر جامعه بین المللی به رفتار اسرائیل نیز به همان اندازه مهم است

نظریه‌ای که به موجب آن فلسطینیها بایستی به صورت دسته جمعی از سرزمینهای اشغالی به دیگر کشورهای عربی اخراج گردند در سالهای اخیر در میان کادر جاری حکومتی اسرائیل از حمایت فزاینده‌ای برخوردار بوده است و از جمله برنامه‌های سیاسی رسمی احزاب دست راستی مانند مولدت (moledet) (tehya) و تزومت (tzomet) و همچنین برخی از اعضاء مستقل کنست (پارلمان اسرائیل)، اخراج دسته جمعی فلسطینیان بوده است. این واقعیت نیز وجود دارد که استدلالات ارائه شده برای اخراج و انتقال فلسطینیها از سوی قوای مقننه و قضائیه اسرائیل از جمله برای «ایجاد ترس عمیق در میان جمیعت فلسطینی (ساکن در سرزمینهای اشغالی) به کار می‌رود» و از سال ۱۹۶۷ به بعد، شاهد اخراجهای کمتری به نسبت اخراجهایی که در خلال جنگهای ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷ صورت می‌گرفت هستیم.

### ۷- محرومیت عمدی از حق محاکمه عادلانه و منظم

یکی از مهمترین اصول دادرسی کیفری عادلانه در هر نظام حقوقی آن است که وقت لازم برای پاسخ و دفاع کامل به متهم نزد دادگاهی صالح و بی طرف داده شود. ماده ۷۴ کنوانسیون چهارم ژنو، این حق و دیگر حقوق کیفری از جمله حق «تفہیم بدون تأخیر و کتبی جزئیات موارد اتهام به متهم با زبانی که خود می‌فهمد»،

افسران عضو IDF (ارتش اسرائیل) یا افسران ذخیره هستند. این قضات توسط فرماندهان منطقه ای IDF با توصیه زنرال دفایعی نظامی انتخاب می شوند که او نیز به نوبه خود از سوی کمیته ویژه برگزیده می شود.

این قضات اغلب درجه ای بالاتر از دادستانها دارند و از هنگام انتخاب، حق استعفاء ندارند اما فرماندهان نظامی حق برکناری قضات را دارند. از اینرو در نتیجه عدم وجود حق استعفاء و ارتباط وثيق و نزديك ميان قضات نظامي و دادستانها، در خصوص بى طرفى آنها شک و تردید جدي وجود دارد.

بعلاوه، بدلیل وجود سیستم پیچیده بازرسیهای نظامی اسرائیل که در اجرای سیاست محاصره نواحی فلسطینی در سرزمینهای اشغالی مورد استفاده قرار می گیرد، وكلای فلسطینی اغلب نمی توانند با مولکلین خود ملاقات نموده و یا در جلسات مهم رسیدگی شرکت نمایند. از آنجا که دادگاهای نظامی اسرائیل «در اردوگاههای نظامی یا نزدیک شهرک نشین های (يهودی) قرار دارند، وكلای فلسطینی بایستی برای ورود به این نواحی اجازه بگیرند و در اکثریت موارد حتی با صدور مجوز نیز نمی توانند از این محلها بگذرند.

صرفظر از این واقعیت که تعداد بسیاری از بازداشتیان فلسطینی بخاطر اقداماتی محکوم و زندانی می شوند که در حقوق اشغال مسلحانه مجاز نیست و هیچ گونه تهدید مستقیمی علیه بقاء ملی اسرائیل محسوب نمی شود. اشکالات ماهوی دیگری نیز در سیستم عدالت نظامی اسرائیل در سرزمینهای اشغالی وجود دارد. یکی از این مشکلات آن است که «محاكم نظامی معمولاً مبنی بر اقرار و پاسخهای متهم به ادعاهای اینها است که از شیوه های بسیار بحث برانگیز بدست می آیند.»

با توجه به این حقیقت که مقامات اسرائیلی سالها با استفاده از شکنجه برای کسب اقرار آشنا بوده و از آن استفاده کرده اند. لذا، بر

عادلانه بودن آراء صادر شده و صحت روند محاکمه نظامی در سرزمینهای اشغالی تردیدهای بسیار جدی وجود دارد. علاوه بر این واقعیت که «ضمانتها و کفالتها همواره رد شده» و «زمان انتظار

سپری شده برای محاکمه ممکن است معادل زمانی باشد که شخص محکوم به ارتکاب جرم بایستی بدان واسطه کیفر زندان را تحمل نماید. خصوصاً در مواردی که اتهام راجع به جرایم عام سنگ پراکنی یا پرتاب کوکتل مولوکوف بوده است - که در این صورت، قرار عدم

مجرمیت تنها تضمین کننده طولانی نشدن دوره بازداشت است. و در نهایت یکی از روشنترین مشکلات محاکمه های نظامی فلسطینیها در سرزمینهای اشغالی، مجازاتهای شدید غیرمعمولی است که توسط قضات صادر می شود. بسیار اتفاق افتاده است که

جوانان فلسطینی بخاطر سنگ پراکنی یا آتش زدن لاستیک در تظاهرات عمومی علیه اشغالگران به حبس بیش از یکسال محکوم شده اند. همچین فلسطینیهایی که مرتكب جرایم مهم می شوند به نسبت شرکاء اسرائیلی - یهودی آنها در سرزمینهای اشغالی به مجازاتهای سنگین تری محکوم می شوند. براساس مطالعه ای که بت سلیم اخیراً انجام داده است «در حالیکه اگر یک فلسطینی مرتكب قتل فردی اسرائیلی شود به حداقل مجازات در قانون محکوم می گردد و حتی برخی اوقات خانواده وی نیز مجازات می گردد معمول است اگر فردی اسرائیلی، فلسطینی را به قتل رساند مجازات نشده و یا تنها به مجازات سبکی محکوم می گردد.»

## نتیجه گیری

این مقاله در پی آن بوده است تا نقشی که حقوق بین الملل بشر دوستانه می بایست در حمایت از مردم غیرنظامی تحت اشغال نظامی خارجی ایفا کند را مورد تأیید و بررسی مجدد قرار دهد. بدین

# امور رکوردهای حقوقی سروندی